



معلمان بازنشسته در مقابل مجلس تجمع کردند!

صفحه ۱۱

اسلام سیاسی در شرایط امروز

مصاحبه با حمید تقوایی (بخش دوم)

صفحه ۲

پدیده دونالد ترامپ!

(۱) مقدمه: "شگفت انگیز" اما قابل توضیح!

(۲) حلقه تروریسم اسلامی!

محسن ابراهیمی

صفحه ۳ و ۷

کارگران در هفته ای که گذشت

شهلا دانشفر

صفحه ۶

مرگ رجوی و جنجال حکومت اسلامی

کاظم نیکخواه

صفحه ۸

جنبش کارگری و مسئله تامین رهبری جامعه!

سیروان قادری

صفحه ۹

از ما میپرسند: چرا با اعدام مخالفید؟
جایگاه مبارزه علیه اعدام در جمهوری اسلامی چیست؟

صفحه ۱۱

حمید تقوایی پاسخ می دهد:

انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۶۶۹

جمعه ۲۵ تیر ۱۳۹۵، ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶

یادداشت‌های هفته

حمید تقوایی

افزایش گرانی و بیکاری و حقوق‌های
نجومی در سالگرد برجرام!

بودن یا نبودن؟ مساله این نیست!

تعفن و تحجری بنام "حجاب و عفاف"

صفحه ۵

بازبینی جنگ عراق

از زبان عاملین آن

حمید تقوایی

صفحه ۶

بهنام ابراهیم زاده

فعال کارگری شناخته شده،

برای ۵ روز به مرخصی آمد

صفحه ۱۲

نرگس محمدی باید فوراً آزاد شود

صفحه ۱۰

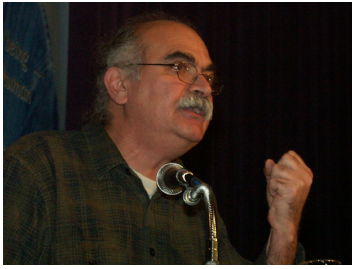
نیست کمک مالی به تلویزیون کانال جدید

از گوتنبرگ سوئد و با قدردانی از این دوستان

صفحه ۱۲

اسلام سیاسی در شرایط امروز

مصاحبه با حمید تقوایی (بخش دوم)



به سرایشیب سقوط خواهد انداخت.

انترناسیونال: شما در مورد نقش اسلام سیاسی در کشورهای خاورمیانه و آفریقا و نقش دول غربی در این زمینه صحبت کردید. این با توجه به منافع طبقه حاکم در غرب قابل فهم است اما شاخه های مختلف اسلام سیاسی در کشورهای غربی هم فعال است و امتیازات زیادی به جریان‌ات اسلامی داده شده و از جمله قوانین شریعه و دادگاه‌های اسلامی در برخی کشورهای اروپایی جاری است. این پدیده امروز زمینه ساز فعالیت های تروریستی در اروپا و آمریکا شده است. منافع دول غربی در این زمینه چه بوده است؟ تا چه حد این خطر را می‌شناسختند؟

حمید تقوایی: مباحثات و امتیاز داندنهای دولتهای غربی به جریان‌ات اسلامی در این کشورها در دو سطح سیاسی - تاکتیکی و استراتژیک قابل توضیح است. از نظر تاکتیکی هدف این سیاست تقویت نیروهای اسلامی غیر متخاصم با غرب، که بهمین دلیل آنها را "میان‌رو" میخوانند، در مقابل نیروهای اسلامی ضد غربی است. از نظر دولتهای غربی تروریسم حاصل اسلام افراطی یا فاندانمنتالیسم است و ازینرو این دولتها تلاش میکنند تا با تقویت و برسمیت شناسی دولتهای نیروهای اسلامی که مستقیما در عملیات تروریستی شریک نیستند بخیال خود تروریسم اسلامی را خنثی و تضعیف کنند. در این تلقی صرفا بمب گذاریها و عملیات انتحاری و یا مقابله نظامی با نیروهای دولت آمریکا و متحدینش در خاورمیانه تروریسم محسوب میشود. در این دیدگاه تروریسم در زادگاهش دیده نمی شود و توحش و جنایات هر روزه دولتها و نیروهای اسلامی علیه مردم در کشورهای اسلامزده - مثلا در رابطه با تبعیضات فاحش علیه زنان و یا

هستند اما این تفاوت همانطور که بالاتر توضیح دادم تاکتیکی و حاصل جنگ قدرت و دست بالا پیدا کردن در شرایط به هم ریخته امروز خاورمیانه است. تا آنجا که به افق و استراتژی جنبش اسلام سیاسی یعنی سهمخواهی در اقتصاد و سیاست جهانی و برسمیت شناخته شدن بعنوان نماینده و حکومت بورژوازی در کشورهای اسلامزده مربوط میشود، داعش و جمهوری اسلامی از یک جنس اند. از نقطه نظر تحمیل قوانین فوق ارتجاعی اسلام، حال هر یک با تعبیر و تفسیر خود، بر جامعه و ضدیت با تمدن و مدنیت و مدرنیسم نیز تفاوت ماهوی ندارند. جمهوری اسلامی یک مدل حکومتی را نمایندگی میکند که در اساس و هویت خود الگو و الهام بخش نیروهای اسلامی در شاخه های متفاوت جنبش فوق ارتجاعی اسلام سیاسی است.

این موقعیت ویژه جمهوری اسلامی در عین حال به این معنی است که سرنگونی این حکومت تاثیر تعیین کننده ای بر سرنواشت کل جنبش اسلام سیاسی خواهد داشت. سرنگونی یک حکومت اسلامی بقدرت انقلاب مردم ورق را تماما به نفع جنبش خلاصی از سلطه مذهب و چپ و سکولاریسم بر خواهد گرداند. باید توجه داشت که بیش از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی به یک جنبش پیگیر و وسیع چپ، انسانی و سکولاریستی در ایران شکل داده است که میتواند الگو و الهام بخش توده مردم در کشورهای اسلامزده باشد. کما اینکه یک منبع الهام انقلابات منطقه، خیزش انقلابی ۱۳۸۸ در ایران بود. به نظر من سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم تیر خلاص بر جنبش اسلام سیاسی است و کل نیروهای این جنبش حتی سازمانها و دولتهای اسلامی مخالف و رقیب جمهوری اسلامی را به شدت تضعیف کرده و

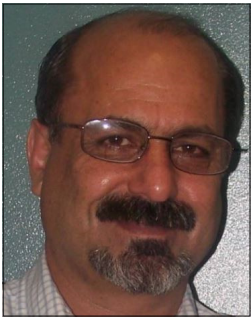
انترناسیونال: جایگاه جمهوری اسلامی در جنبش اسلام سیاسی چیست؟ منصور حکمت سالها قبل گفته بود با سرنگونی جمهوری اسلامی دوره افول اسلام سیاسی شروع میشود. با توجه به تحولات زیادی که در این جنبش در سالهای گذشته ایجاد شده از جمله پیدایش داعش، آیا این تحلیل همچنان به قوت خود باقی است؟ آیا جمهوری اسلامی همچنان این جایگاه را در این جنبش دارد؟

حمید تقوایی: به نظر من جمهوری اسلامی همچنان یک رکن مهم جنبش اسلام سیاسی است. البته موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و در جنبش اسلام سیاسی تضعیف شده است اما جایگاه آن بعنوان اولین حکومت اسلامی در یک کشور مهم منطقه تغییری نکرده است.

باید توجه داشت که جمهوری اسلامی بر خلاف حکومت طالبان و یا خلافت اسلامی امروز داعش، بنسب یک انقلاب توده ای و تحریف و به شکست کشاندن آن بقدرت رسید. این رژیم است که یک انقلاب عظیم را با پرچم اسلام و انقلاب اسلامی در هم کوبیده و سلطه سرمایه داری در ایران را که در اثر انقلاب ۵۷ شدیداً به خطر افتاده بود، حفظ کرده است. جمهوری اسلامی تنها آلترناتیو بورژوازی ایران و جهان در مقابله با انقلاب ۵۷ بود و تا همین امروز دول غربی و طبقه حاکمه ایران آلترناتیو حکومتی دیگری ندارد. نیروهای اسلامی دیگر در حکومت و در اپوزیسیون، از داعش و طالبان و القاعده تا حزب الله و بوکو حرام و حماس و جبهه النصره و غیره، چنین سابقه و موقعیتی ندارند.

امروز در جنبش اسلام سیاسی دسته بندی های تازه ای شکل گرفته و مشخصا داعش و جمهوری اسلامی به دو بلوک رقیب و متخاصم در این جنبش متعلق

کبیر، بر مبنای شهروندی تعریف میشود و نه زادگاه. اما به سرعت - از همان دهه آخر قرن هجده - این روند برعکس شد چون منافع بورژوازی تازه بقدرت رسیده ایجاب میکرد از ایده های رادیکال اش علیه فئودالیسم به سرعت عقب بنشیند و در دیدگاه و سیاستهایش برای مذهب و قومیت و نژاد روز بروز جای بیشتری باز کند. از لحاظ ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی نظریه پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی که از نیمه قرن بیستم مطرح شد و امروز به یک نظریه رایج و تسلط بدل شده است، به نوعی عقب نشینی از جوامع مدنی (جوامع متشکل از شهروندان متساوی الحقوق مستقل از مذهب و نژاد و قومیت و زادگاه) به جوامع مذهبی - قومی - قبیله ای قرون وسطی را نمایندگی میکند. در این نظریه هویت و ارزشهای جهانشمول انسانی تحت عنوان تفاوت میان فرهنگها و باورها و سنتها و اعتقادات افراد و نسبی بودن این ارزشها، انکار میشود و جامعه به یک پدیده چند پارچه مرکب از این فرهنگها و ارزشهای متفاوت تقلیل می یابد. این دیدگاه بخصوص بعد از فروپاشی شوروی و سر بلند کردن نیروهای مذهبی و قومی قبیله ای در جمهوری های سابق شوروی و در اروپای شرقی و در خاورمیانه و آفریقا به دیدگاه مسلط و فلسفه سیاسی سرمایه داری بازار آزاد تبدیل شد. بر مبنای این سیر قهقرائی و عقب گرد در فلسفه سیاسی و اجتماعی است که امروز مذهب و قومیت و نژاد پرستی بجلو رانده شده و در سیاستهای عملی دولتها و احزاب بورژوازی جایگاه مهمی یافته است. در یک سطح پایه ای رونق یافتن حجاب و قتلتهای ناموسی و مدرسه های اسلامی و مساجد و شیخ و امام و مفتی و غیره در جوامع غربی ثمره و حاصل



پدیده دونالد ترامپ! (۱)

مقدمه: "شگفت انگیز" اما قابل توضیح!

توضیح: بخش اول این نوشته هفته گذشته دریافت شده بود که متأسفانه درج آن مقدور نشد. به همین دلیل بخش دوم این مقاله را نیز در همین شماره ملاحظه می کنید. با تشکر از محسن ابراهیمی.

ایتالیا و آلمان و اسپانیای نیمه اول قرن بیست دقیقاً همین اتفاق افتاد. در اروپا و آمریکای اول قرن بیست و یک چطور؟ پدیده ترامپ نشانگر چیست؟ آیا در متن بحران سرمایه داری که از ۲۰۰۸ آغاز شده است؛ در متن ورشکستگی سیاسی و ایدئولوژیک راستترین گرایشات طبقه سرمایه دار در جهان که دنیا را برای بیش از سه دهه در چنگال خود فشرده اند ما شاهد عروج، گسترش و نیروگیری ترامپ و جنبشهایی خواهیم بود که توسط شخصیتهایی مثل ترامپ نمایندگی میشوند؟ امکان قدرت گیری نیروهایی از درون کمپ راست در قالب فاشیسم و راسیسم و پاسدار سرمایه و عقب راندن طبقه کارگر و جنبش اعتراضی و رادیکال چقدر است؟

یا برعکس، در مقایسه با دنیای نیمه اول قرن بیست، در اول قرن بیست و یک فاکتورهای زیادی به نفع دست بالا پیدا کردن نیروهایی تغییر کرده است که نه تنها قربانیان واقعی نظم حاکم هستند اما قربانیان زبان بسته و دست بسته نیستند و تا همینجا و در همین یک دهه اخیر شکوهمندترین اعتراضات علیه نظم حاکم را به نمایش گذاشته اند؟ به نظر من امکان غلبه نیرویی که آزادی و برابری برای کل بشریت را دنبال میکنند بیش از پیش فراهم تر است که در ادامه این سلسله مقالات به آن خواهیم پرداخت.

پدیده دونالد ترامپ چیست؟ چه شرایطی و چه فاکتورهایی و چه روانشناسی سیاسی زمینه عروج پدیده ای مثل دونالد ترامپ شده است؟ آیا این پدیده میتواند چشم انداز سیاسی جامعه آمریکا و بالتبع جهان را آنچنان متحول کند که برای دوره ای دیگر طبقه کارگر و چپ و آزادیخواهی و برابری طلبی

صفحه ۷

میتواند کمونیسیم یعنی جنبش تاریخی، واقعی و آگاهانه و متشکل طبقه کارگری باشد که رهاییش منوط به درهم شکستن نظامی است که حیاتش به بردگی مزدی این طبقه گره خورده است. در این هیچ تردیدی نیست.

اگر چه در یک قرن گذشته دنیا و اقتصاد و تکنولوژی و سیاست و اجتماع و فرهنگ و در کل همه ابعاد زندگی انسانها تحولات عمیق و گسترده ای به خود دیده است اما در همه این دوره یک حقیقت مثل رشته سرخی قابل مشاهده است: آنجا که چپ ضعیف عمل میکند راست به میدان می آید؛ راست چهره ناجی به خود می گیرد؛ راست در قالب و ظاهر ناجی کارگران و مردم از وضع موجود ظاهر میشود و البته عملاً نقش ناجی وضع موجود از عصیان کارگران و مردم و قدرت گیری چپ را ایفا میکند.

یک نگاه تطبیقی دقیق و مقایسه دنیای دهه سی قرن بیست (عروج فاشیسم در اروپا) و تحرك نیروهای راست ناسیونال-پوپولیست در اروپا و آمریکای امروز به خوبی این حقیقت سیاسی را تایید میکند.

جنبش فاشیستی در ایتالیا آغاز شد و در آلمان به یک قدرت ویرانگر تبدیل شد. اما همین جنبش به موازات و در مصاف با عروج جنبش چپ و محبوبیت نیروهای کمونیست و نهایتاً شکست آنها امکانپذیر شد. به این به طور مفصلتر برمیگردیم اما همینجا باید تاکید کنیم که راست راسیست و فاشیست فقط و فقط خلائی را پر کرده است و میتواند پر کند که چپ نتوانسته است پر کند. و همین نیروهای راست فقط زمانی میتوانند پیروز شوند که چپ را به طور کامل در هم بشکنند. در

مستقیماً در جهان و بالتبع موقعیت چپ و کمونیسیم و طبقه کارگر دارد پدیده دونالد ترامپ مورد توجه ما در این سلسله نوشته خواهد بود.

روشن است که نمیتوان به تحرك راست پرداخت بدون اینکه موقعیت چپ در جامعه را تحلیل کرد. به این دلیل ساده که موقعیت این دو کمپ با هزار و یک رشته به هم گره میخورند. ضعف یکی قدرت آن دیگری است. وقتی توده های وسیعی از مردم بخصوص مردم کارگر هر روز بیش از پیش در عرصه اقتصادی محرومتر میشوند؛ در عرصه سیاسی بی حقوقتر میشوند؛ در عرصه اجتماعی زندگیشان نا امن تر میشوند و چشم انداز تغییر در مقابلشان کور میشود؛ طبیعی است که توجه جامعه به نیروهایی و شخصیتهایی جلب میشود که در نقش اپوزیسیون نهادهای سیاسی حاکم ظاهر میشوند و آنها را یا واقعا به چالش میکشند و یا با ظاهر چالشگر سیاستها و سیاستمداران سنتی و رسمی و نهادهای شده ظاهر میشوند.

روشن است که چالشگر اصلی و واقعی وجدی نظم موجود قاعدتاً باید نیرویی باشد که منافع بنیادی طبقه کارگر و به این اعتبار کل جامعه را نمایندگی میکنند. این نیرو نمیتواند غیر از نیرو و جنبشی باشد که آرمانش آزادی (نه آزادی رقابت سرمایه ها برای چپاول کارگران بلکه آزادی کارگران به تبع آن همه شهروندان جامعه از همه قیودات اقتصادی و سیاسی که به زنجیرشان کشیده است) و برابری (برابری همه شهروندان برای بهره بردن از دستاوردهای اقتصادی بشریت) باشد. این نیرو فقط و فقط

ایدئولوژی مذهبی و اسلامی دنیا را از قدرت و ابتکار آدمکشانه شان علیه بشریت شگفت زده خواهند کرد؟

اینکه یک میلیارد در دماغ گوگ از نیویورک چقدر ممکن است به مستاجر کاخ سفید ارتقا پیدا کند مهم نیست. مهم این است که همین سطح محبوبیت تا کنونی او به اندازه کافی برای چپ و مردم محروم جوامع سرمایه داری هشدار دهنده است.

چه اتفاقی افتاده است که یک میلیاردی که همین الان شیره جان بیش از بیست هزار کارگر را در نقاط مختلف دنیا به عنوان کارفرمای مستقیم می مکد حتی جرئت میکند به عنوان غمخوار کارگران ظاهر شود و بدتر از این در میان بخشهایی از همین کارگران محبوب شود؟!

چه اتفاقی افتاده است که عضوی از طبقه سرمایه دار در قامت شخصیتی ظاهر میشود که گویا میخواهد همین کارگران را از وضعیت رقت انگیزشان نجات دهد؟ وضعیتی که مستقیماً محصول حاکمیت سیاسی طبقه ای است که ترامپ یکی از دانه های درشتش هست!

تحرك جریانات راست در دنیای امروز محدود به آمریکا نیست. قبل از آمریکا "جبهه ملی" در فرانسه، "طلوع طلایی" در یونان، "حزب استقلال پادشاهی متحده" در انگلستان، "پکیدا" در آلمان و گرایشات مشابه در اغلب کشورهای غرب ظهور کرده اند و به درجاتی توجه جامعه را به خود جلب کرده اند. پدیده دونالد ترامپ هم یکی در میان اینهاست.

به خاطر موقعیت آمریکا در اقتصاد سیاسی و سیاست جهان و تأثیری که تحولات در آمریکا

اگر من ب فکر بادهایی میافتم که چه تلفاتی ممکن بود در دریا در برداشته باشد از صدای نفس خود که برای سرد کردن آبگوشت از آن استفاده میکردم دچار هول و هراس میشدم.

شکسپیر، تاجر ونیزی

اتفاقاتی که در چند دهه گذشته در مقابل چشمان میلیاردها جمعیت بهت زده دنیا رخ داده است وهمچنان رخ میدهد براستی شگفت انگیز و هول انگیز هستند. این اتفاقات به ظهور شخصی مثل دونالد ترامپ در صحنه سیاسی آمریکا محدود نمیشود.

چه کسی تصور میکرد یک مرتجع تمام عیار اسلامی روزی خواهد توانست - آن هم با همیاری بیدریغ "متولیان سیاسی دنیای سکولار" در غرب - قدرت سیاسی را در کشوری مثل ایران با جمعیت عظیم شهرنشین و طبقه کارگری وسیع و جنبش و نیروهای چپ گسترده در چنگ خود بگیرد؟

چه کسی تصور میکرد صبح از خواب بیدار خواهد شد و شاهد صحنه های غم انگیز و نفرت انگیزی خواهد بود که در آن مردان ریشوی سیاهپوش شلاق بدست خدا زنان و دختران به زنجیر کشیده شده را به عنوان بردگان جنسی به حراج میگذارند؟

چه کسی تصور میکرد که جهان سرمایه داری میتواند در قرن بیست و یک، بعد از بیش از دو قرن از انقلاب کبیر فرانسه، بعد از قریب یک و نیم قرن از کمون پاریس و بعد از یک قرن از انقلاب اکتبر هیولاهایی تولید کند که با ترکیبی از پول و اسلحه و تکنولوژی و

اسلام سیاسی در شرایط امروز

از صفحه ۲

این عقب‌گرد بورژوازی جهانی به دوران قرون وسطی است. اینجا دیگر مساله صرفاً اتخاذ تاکتیک مناسب در برخورد به جنبش اسلام سیاسی نیست، بلکه با یک عقب‌نشینی تمام‌عیار بورژوازی جهانی از جامعه مدنی و مدنیت بعنوان یک دستاورد جهانشمول در یک سطح نظری-استراتژیک روبرو هستیم. سازش و مماشات با نیروهای اسلامی در غرب تاکتیکی است که بر متن و در چارچوب نظریه نسبیست فرهنگی و نفی اصل حقوق مساوی برای همه شهروندان امکان پذیر شده است.

جامعه مدنی و ارزشهای جهانشمول انسانی آن دکترین سیاسی است که همه بخشهای مختلف بورژوازی در جهان امروز، اعم از دولتها و متفکرین بورژوازی در غرب و دولتها و نیروهای اسلامی افراطی و میانه‌رو، را یکدیگر پیوند میدهد. ازینرو باید گفت نه تنها از نقطه نظر سیاسی و تاکتیکی بلکه در سطح استراتژیک و از نقطه نظر فلسفه و دکترین سیاسی-اجتماعی نیز اسلام سیاسی، با همه شاخه‌ها و بلوک‌بندیهای درونی اش، محصول عقب‌گرد و فقیرای بورژوازی جهانی است.

در عمل نیز "اسلام میانه‌رو" مکمل و روی دیگر سکه "اسلام افراطی" در کشورهای اسلامزده است. امروز فعالیت نیروهای میانه‌رو اسلامی در کشورهای اروپائی حوزه و منبع مناسبی برای جذب نیرو و عضوگیری داعش از میان "جامعه اسلامی" ساکن این کشورها را فراهم آورده است. از سوی دیگر سربلند کردن "اسلام میانه‌رو" در غرب و رواج حجاب و مسجدسازی و مدارس اسلامی و قتل‌های ناموسی و برجسته شدن فرهنگ و هویت اسلامی مهاجرین و شهروندان منسوب به اسلام در کشورهای اروپائی نیز تماماً بازتاب و محصول بجلو رانده شدن و افسارگسیختگی نیروهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و سایر کشورهای اسلامزده است. این رابطه و خدمات متقابل بین اسلامیون در شرق و غرب جلوه و بازتاب دیگری از همسانی نظری-ایدئولوژیک و همجهتی و هم‌ریشگی پست‌مدنیستی کل جنبش اسلام سیاسی است.

انتروناسیونال: امروز مقابله با تروریسم اسلامی یک رکن مهم تبلیغات نیروها و احزاب راست افراطی در اروپا و آمریکای شمالی است. این نیروها مساله را به ضدیت با مسلمانان و پناهندگان و مهاجرین از کشورهای اسلامزده بسط داده اند. آیا عروج این نیروهای راسیستی را میتوان عکس‌العملی به افسارگسیختگی جریانات و دولتهای اسلامی در خاورمیانه و

شمال آفریقا و سیل مهاجرت از این کشورها دانست؟

حمید تقوائی: بعنوان یک اصل عمومی راست افراطی همیشه در شرایط بحران سرمایه داری که نیروهای متعارف و ساتتر بورژوازی قادر به کنترل جامعه نیستند قدم بمیدان میگذارد و تلاش میکند با اتکا بر تعصبات ملی‌نژادی مذهبی آلترناتیوی برای از سر گذاردن بحران و احیای قدرت طبقه سرمایه دار ارائه کند. نیروهای کمونیست و چپ انقلابی نیز در این شرایط میتوانند با طرح آلترناتیو طبقه کارگر یعنی خلع ید سیاسی و اقتصادی از بورژوازی و برقراری سوسیالیسم، در میان توده مردم نفوذ و محبوبیت کسب کنند.

امروز دقیقاً شاهد همین وضعیت هستیم. مطرح و بجلو رانده شدن دونالد ترامپ و برنی ساندرز در آمریکا و جرمی کوربین و حزب راسیستی یوکیپ در بریتانیا نمونه‌های برجسته‌ای هستند که بی‌اعتمادی توده مردم به احزاب سنتی حکومتی را نشان میدهند. در بقیه اروپا نیز شاهد بمیدان آمدن چنین نیروهائی هستیم.

در این میان اسلام سیاسی بهانه و توجیه مناسبی برای سیاستها و تبلیغات راسیستی نیروهای راست افراطی فراهم آورده است. بورژوازی غرب در دوره بوش و بلر به بهانه بازده سپتامبر به افغانستان عراق حمله برد و امروز امثال ترامپ در آمریکا و نشو نازیستها در آلمان به بهانه جنایات داعش به مهاجرین و پناهندگان از کشورهای اسلامزده حمله میکنند. در هر دو دوره تقابل بورژوازی با اسلامیون شیوه و تاکتیکی برای رسیدن به اهداف دیگری بوده است. هدف بورژوازی غرب از حمله به افغانستان و عراق برقراری و تثبیت هژمونی خود بر دنیای بعد از جنگ سرد بود و امروز هدف حمله راسیستی به مهاجرین قلمداد کردن آنان به عنوان عامل بحران و بیکاری و دیگر مصائبی است که سرمایه داری پیروز در جنگ سرد برای مردم به ارمغان آورده است. از این نقطه نظر مطرح شدن و رشد احزاب و نیروهای راسیستی را میتوان ادامه منطقی و "ارتقا" بوشیسم و بلریسم به شرایط سیاسی امروز دانست.

از سوی دیگر مسلمان ستیزی راسیستهائی نظیر ترامپ توجیه و محمل تازه‌ای برای غرب ستیزی نیروهای اسلامی فراهم آورده است. اینجا نیز مانند دوره جنگ تروریستها، فاشیسم اسلامی و فاشیسم غربی به یکدیگر زمینه رشد میدهند و همدیگر را تقویت میکنند.

دولتها و احزاب حکومتی و ساتتر بورژوازی قادر به مقابله با این نیروهای فاشیستی نیستند. اینها خود جزئی از صورت مساله‌اند و نه راه حل. پاسخ واقعی این شرایط مقابله با فاشیسم و تروریسم از یک موضع چپ و کمونیستی است.

انتروناسیونال: سؤال آخر ما در مورد همین پاسخ چپ به شرایط امروز است. راه مقابله با این وضعیت چیست؟ منصور حکمت در دنیا بعد از یازده سپتامبر لزوم به میدان آمدن جهان متممن در مقابل دو قطب تروریستی تاکید میکرد. معنی مشخص این خط و جهت گیری در شرایط امروز چیست؟

حمید تقوائی: امینوارم تا اینجا روشن شده باشد که دو قطب تروریستی، چه به معنای میلیتاریسم بوشیستی دول غربی در برابر تروریسم اسلامی و چه در هیات فاشیسم غربی در برابر فاشیسم اسلامی، متعلق به یک کمپ و اردوگاه واحد هستند: اردوگاه بورژوازی جهانی در دنیای بهم ریخته پسا جنگ سرد. ازینرو نقد کمونیستی این وضعیت از نقد سرمایه داری عصر حاضر و بحران سیاسی اقتصادی همه جانبه آن جدا نیست.

پس از فروریختن دیوار برلین متفکرین بورژوازی پایان تاریخ را اعلام کردند اما همانطور که منصور حکمت پیش‌بینی کرده بود آنچه عملاً اتفاق افتاد تعمیق بحران و سردرگمی در کمپ غرب و بمیدان آمدن و افسار گسیختگی ارتجاعی ترین و وحشی ترین نیروهای ناسیونالیستی-مذهبی-قومی-راسیستی در غرب و در شرق و در چهارگوشه جهان بود. منصور حکمت در "دنیا پس از یازده سپتامبر" مینویسد: "جنگ تروریستها میتواند آغاز یکی از

خونبارترین دوره های تاریخ معاصر باشد ... اما این دورنما محتوم نیست ... یک نیروی سوم، یک غول خفته، وجود دارد که میتواند ورق را برگرداند."

از آن زمان تا امروز این غول به شکل خیزش انقلابی در ایران، انقلابات موسوم به بهار عرب، جنبش اشغال در غرب، جنبش چارلی ابلو در فرانسه و کل اروپا، اعتراضات توده‌ای در یونان و دیگر کشورها اروپائی علیه ریاضت کشی اقتصادی، و جنبش دفاع از پناهندگان و استقبال توده مردم اروپا از مهاجرین از کشورهای اسلامزده به میدان آمده است. اینها نمونه‌هایی از سر بلند کردن جهان متممن در مقابل تروریسم و کل توحش حاکم بر دنیای امروز است.

در مقابل این جهان متممن، کل کمپ بورژوازی جهانی، با همه احزاب و دولتهای رنگارنگش در غرب و در شرق، با اسلام سیاسی و فاشیسم و نئولیبرالیسم و دکترین پست مدرنیسم و نفی مدنیت و هویت و ارزشهای جهانشمول انسانی قرار دارد. نقد کمونیستی این شرایط باید از این واقعیت پایه‌ای شروع کند.

امروز نه تنها رهائی از سلطه سرمایه، بلکه دفاع از جامعه مدنی و تمدن و انسانیت و سکولاریسم و حتی دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه، تماماً بعهد جنبش کمونیستی است. اگر سرمایه داری امروز در چنبره بحران همه جانبه سیاسی اقتصادی و سردرگمی و بی‌افقی استراتژیک-ایدئولوژیک اش به مذهب و فاشیسم و راسیسم و پست مدرنیسم و سیاست ریاضت‌کشی اقتصادی و زدن از خدمات اجتماعی و باز پس گرفت دستاوردهای جنبش کارگری و کمونیستی در قرن گذشته متوسل شده است، کمونیستها نیز موظف اند در همه این عرصه‌ها با پرچم سوسیالیسم و سکولاریسم و مدنیت و انسانیتی که تنها سوسیالیسم میتواند به ارمغان آورد به جنگ بورژوازی بروند. بچش کشیدن سلطه و قدرت سیاسی بورژوازی در همه کشورها از کانال نقد عمیق و طبقاتی کمونیستی از مذهب و راسیسم و پست مدرنیسم میگذرد.

یادداشت‌های هفته

امید تقوایی

افزایش گرانی و بیکاری و حقوق‌های نجومی در سالگرد برجرام!

یک موضوع داغ رسانه‌ها شمرات و دستاوردهای برجرام یکسال پس از انعقاد توافق اتمی است. به روال همیشه رسانه‌های اصولگرا به بی‌نتیجگی برجرام و عدم پایبندی دولت آمریکا به تعهداتش می‌پردازند و رسانه‌های حامی دولت روحانی در وصف دستاوردهای برجرام قلمفرسائی میکنند. اما حتی رسانه‌های طرفدار دولت هم دستاورد ملموسی برای عرضه ندارند. اساس بحث مدافعین برجرام اینست که بدون توافق اتمی وضعیت بسیار بدتر از این که هست می‌شد! رفسنجانی در دفاع از برجرام ناتوانی در فروش نفت در شرایط پیش از توافق هسته‌ای را به جناح رقیب یادآوری میکند و روحانی باین پیشنهاد که ۲۳ تیرماه، روز امضای توافق اتمی، را به عنوان روز "تعامل با جهان" بنامیم، میگوید: "۲۳ تیرماه ثابت کرد همانطور که در میدان جنگ قادریم در برابر توطئه‌های جهانی بایستیم و با آنها مقابله کنیم و برای ملت پیروزی به ارمغان آوریم، در صحنه سیاسی، حقوقی و فنی هم این قدرت را داریم و می‌توانیم از حقوق ملت دفاع کنیم". این مقایسه توافق هسته‌ای با جنگ خواه ناخواه سرکشیدن جام زهر در پایان جنگ با عراق را یادآوری میکند. جنگ با عراق پیروزی ای به ارمغان نیاورد. ناگزیر شدن جنگ با عراق را تمام کنند چون کل نظامشان در اثر جنگ در حال فروپاشی بود. یکسال قبل هم پروژه هسته‌ای را کنار گذاشتند چون این بار تحریم‌های اقتصادی شیرازه نظامشان را از هم گسیخته بود. جمهوری اسلامی در هر دو مورد ناگزیر شد جام زهر تسلیم و عقب نشینی در برابر دشمنی که بمنظور

حفظ سلطه‌اش بر توده مردم ناراضی علم کرده بود را سر بکشد چون در غیر این صورت از نظام و حاکمیتش اثری باقی نماند. بحث بر سر دستاوردهای برجرام نیست - همانطور که ختم جنگ با عراق دستاوردی نداشت- بلکه اساس مساله، از دید حکومتی‌ها، دفع "خطر" سرنگونی از سر جمهوری اسلامی است. تا آنجا که به توده مردم مربوط میشود جمهوری اسلامی، با یا بدون برجرام، بجز سرکوب و فقر و بیحقوقی مفرط برای کارگران و زنان و جوانان و نود و نه درصد مردم ایران ثمری نداشته است و باید شورش را از سر جامعه کم کند. شاخص و تعیین کننده رابطه توده مردم با حکومت نه میزان فروش نفت و یا کم و زیاد شدن واردات و صادرات است و نه تعداد معاملات و نشست و برخاستها با صاحبان سرمایه و نمایندگان بانکها و شرکت‌های خارجی. شاخص افزایش بیکاری به سطح ۱۰ میلیون و تورم ۳۴ تا ۷۹ درصدی و دستمزدهای یک چهارم خط فقر و افزایش اعدامها و دستگیریها و بزن و ببندها و از سوی دیگر حقوق‌های نجومی چند ده و چند صد میلیونی و اختلاس و دزدیهای میلیاردی مقامات حکومتی و ایت الله‌ها و آقازاده‌ها است. برجرام به هر نتیجه‌ای برسد جمهوری اسلامی از "خطر" گسترش اعتراضات و مبارزات توده مردم علیه کل این نظام غارت و توحش راه نجاتی نخواهد داشت. جام زهر نهائی را مردم ایران به جمهوری اسلامی خواهند نوشاند.

تعفن و تجری بنام "حجاب و عفاف"

جمهوری اسلامی هفته ۱۹ تا ۲۵ تیرماه را هفته حجاب و عفاف اعلام کرده است. همین دو کلمه "حجاب و عفاف" عمق تعفن مقدسات و اخلاقیات پوسیده و عهد دقیانوسی اسلامی را برملا میکنند؛ زن را به کالای جنسی و ابزار لذتجویی مرد تنزل میدهند و بعد برای دورنگهداشتنش از نگاه نامحرم - یعنی مردانی که شرعا صاحب این کالا نیستند- آنرا در بسته بندی ای بنام حجاب می‌پیچند. همه مراجع تقلید در واجب بودن حجاب بمنظور "مصون داشتن" زنان، و بقول خامنه‌ای "پوشش هندسه بدن زن"، از "نگاه نامحرم" اتفاق نظر دارند. در فتاوا و رساله‌های این مغزهای متحجر تجاوز به دختران نه ساله، فحشا تحت عنوان صیغه

بودن یا نبودن؟ مساله این نیست!

نشست و برخاست با مقامات دولتی و پارلمانی در غرب و در شرق نیازی به مسعود رجوی ندارد. به احتمال زیاد بسیاری از این مقامات مانند رئیس پیشین سازمان اطلاعات عریستان بر این باورند که مسعود رجوی مرحوم شده است.

سازمان مجاهدین نه بخاطر فعالیتهای دیپلماتیک اش، بلکه اساسا به خاطر حفظ فرقه ایدئولوژیک خودش به وجود مسعود رجوی نیازمند است. اگر چنین سازمانی میتواند مرگ و زندگی رهبرش را در پرده ابهام نگهدارد دقیقا به این دلیل است که سازمانی است با خصوصیات و مناسبات درونی یک فرقه سری و مخفی نظیر فرقه اسماعیلیه و یا لژهای فراماسونری. ناروشنی مرگ و زندگی شیخ و مراد چنین سازمانی را باید بحساب رمز و راز متعارف فرقه‌های قرون وسطائی گذاشت.

بر این نکته هم باید تاکید کرد که سازمان مجاهدین معمولا هر اعتراض و نقلی نسبت به سیاستها و مناسبات تشکیلاتی اش را به حساب دفاع از "حکومت آخوندی" میگذارد. در مورد اخیر هم با توجه به اینکه جمهوری اسلامی این روزها شایعه مرگ مسعود رجوی را بسپای پیروزیهای خود علیه "منافقین" نوشته است، سازمان مجاهدین ممکن است همین شیوه

را بکار ببرد. جواب نیروهای چپ و انقلابی به این نوع تلاشها، مبارزه پیگیری است که علیه جمهوری اسلامی به پیش میبرند. مجاهد اهل این مبارزه نیست اما حداقل کاری که میتواند در برابر تبلیغات ضد منافقینی "حکومت آخوندی" انجام دهد شفافیت و علنیت و رفع ابهام از سرنوشت مسعود رجوی است. حتی از نقطه نظر منافع سازمانی فرقه مجاهد، این رفع ابهام شیوه بهتر و مفیدتری است.

اخیرا رئیس پیشین سازمان اطلاعات عریستان سعودی در سخنرانی اش در نشست سالانه سازمان مجاهدین در پاریس با حضور مریم رجوی، دو بار از مسعود رجوی با عنوان مرحوم یاد کرد و این امر بار دیگر به شایعه مرگ مسعود رجوی دامن زد. سازمان مجاهدین حتی بعد از این اتفاق در مورد این مساله سکوت کرده و موضوع مرگ و یا زندگی مسعود رجوی را همچنان در پرده ابهام نگاهداشته است. این موضوع ممکن است برای دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی و یا مقامات دولتی و پارلمانی در غرب و شرق که میخواهند در تانگوی سیاسی شان با حکومت اسلامی با کارت مجاهدین بازی کنند، اهمیتی داشته باشد ولی از نظر مردم ایران و مبارزات و اعتراضات اجتماعی که در ایران جریان دارد کمترین ارزش و حایگاهی ندارد.

سازمان مجاهدین مدت‌هاست به مبارزات و اعتراضات اجتماعی بی ربط شده است و استراتژی اتکا به دولتهای غربی و منطقه ای و ایفای نقش در سناریوهای رژیم چپ را دنبال میکند. در چنین استراتژی ای ممکن است شعب یک شیخ و قاعد مخفی و پشت پرده مفید واقع شود ولی نیاز چندان به یک رهبر سیاسی علنی و اجتماعی نیست.

از سرنوشت مسعود رجوی کسی مطلع نیست دقیقا به این دلیل که حیات وی در حیات سیاسی جامعه و حتی در میان نیروهای اپوزیسیون تاثیر محسوس و قابل مشاهده ای ندارد. شایعه مرگ مسعود رجوی در سیزده سال گذشته قابل تأیید و یا تکذیب نبوده است به این خاطر که رهبر مجاهدین، زمانی هم که چنین شایعه ای در کار نبود، در دیدگاه جامعه و مردم حیات سیاسی محسوسی نداشت. سازمان مجاهدین حتی در دیپلماسی

موقت، و حتی لذتجویی جنسی از نوزادان امری شرعی و بلامانع و کاملا مجاز و اخلاقی است اما عریان بودن بدن زن "بالا تر از مچ دست" بی‌عفتی است! با عریانی موی زنان، و با شادی و خنده و رقص و ورزش شان و حتی حضورشان در استادیومهای ورزشی، "تاموس مرد" و اسلام محافظ آن به باد می‌رود! میگویند اخلاقیات هر کس نماینده ارزشها و تلقیات و طرز تفکر او نسبت به دیگران است. اخلاقیات اسلامی تنها تجر و عقب ماندگی و نرینه سالاری معتقدینش را برملا میکند و بس! زنان و اکثریت عظیم مردم ایران اخلاقیات دیگری

کارگران در هفته ای که گذشت

شهلا دانشفر

تجمع اعتراضی بیش از ۳۰۰ معلم بازنشسته در مقابل مجلس با اعتراض به زندگی زیر خط فقر و شعار معیشت منزلت حق مسلم ماست، مرخصی بهنام ابراهیم زاده از چهره های شناخته شده کارگری از زندان و پیام او در رابطه با آزادی موقت جعفر عظیم زاده، و تجمع جوانان جویای کار در ماهشهر با خواست کار، خبرهای برجسته جنبش کارگری در این هفته اند.

تجمع اعتراضی بیش از ۳۰۰ معلم بازنشسته

روز ۲۲ تیر بیش از ۳۰۰ معلم بنا بر قراری از قبل در مقابل مجلس اسلامی تجمع کردند و بار دیگر بنر معیشت، منزلت، حق مسلم ماست، را برافراشتند. معلمان در فراخوانشان با اشاره به حقوقهای نجومی که به قیمت فقر روز افزون مردم تمام شده، اعتراض خود را به پاسخ نگرفتن به خواستههایشان اعلام کرده و همکارانشان را به شرکت در این گردهمایی دعوت کرده بودند. دو جنبه حائز اهمیت تجمع اعتراضی روز ۲۲ تیر معلمان بازنشسته یکی شعارهای رادیکال و بیان روشن خواستها و دیگر شکل گرفتن این حرکت اعتراضی در مدیای اجتماعی و تبدیل تجمع به راهپیمایی ای در وسط شهر تهران همراه با شعار دادن و کف زدن بود. بطوریکه خیرش فوراً رسانه ای شد. از جمله شعارهایی چون خط فقر سه میلیون حقوق ما یک میلیون، بیمه درمان رایگان، سی سال تدریس منزلت نداریم، سی سال معیشت، منزلت نداریم، حقوق ما ریاچه خرج ما دلاریه، در میان شعارها میدرخشید. معلمان همچنین با شعار معلم بیدار است، از اختلاس بیزار است، مستقیماً حقوقهای نجومی دست اندرکاران حکومت را که تنها گوشه ای از غارت و اختلاس آشکار از زندگی و معیشت مردم است، به چالش کشیدند. در واقع شعارهای معلمان بیان روشن

خواستهای کل مردم در برابر شرایط جهنمی است که زندگی و معیشت کل مردم را به تباهی کشانده است. معلمان بازنشسته راه نشان دادند. اکنون که بر سر حقوقهای نجومی و دزدی هایشان چنین به جان هم افتاده اند، بهترین فرصت برای طرح فوری خواستههایمان است. بهانه های مثل "پول نیست" و "اوضاع خوب نیست" و امثال اینها که در برابر خواست کارگران برای افزایش دستمزدها معمولاً طرح میکنند دیگر کاربرد ندارد. دستمزدها باید فوراً افزایش یابد. درمان و تحصیل باید برای همه مردم رایگان باشد. میلیونها بیکار باید از بیمه بیکاری و یک زندگی انسانی برخوردار شوند. و معلمان با شعار خط فقر سه میلیون حقوق ما یک میلیون بار دیگر پرچم اعتراض علیه زندگی زیر خط فقر را بلند کردند. مدتی است که جنبش بر سر خواست افزایش دستمزدها در سطح سه میلیون و پانصد هزار که خط فقر اعلام شده خود دولت است، در جریان است. معلمان بازنشسته در تهران تحرک جدیدی به این اعتراضات دادند. وسیعاً به این جنبش و به این خواستهها پیوندیم.

علاوه بر خواستهها جنبه قابل توجه دیگر اعتراض روز ۲۲ تیر معلمان بازنشسته، سازمانیابی این اعتراض از طریق مدیای اجتماعی و فراخوان از قبل آنان است.

واقفیت اینست که حقوقهای نجومی رو شده در مقابل تباهی هر روزه زندگی مردم در چنگال فقر و فلاکت، موجب خشم همگان شده است و انعکاسش را در حرکت اعتراضی روز ۲۲ تیر ماه معلمان نیز به روشنی میشد دید. معلمان که بارها و بارها اعتراض خود را به زندگی زیر خط فقر و بی تامینی مطلق جامعه و وضع نابسامان مدارس بلند کرده اند، در روز ۲۲ تیر راهپیمایی کردند، شعار دادند، کف زدند و خواستههایشان را فریاد زدند. این حرکت اعتراضی بیش از هر چیز گویای فضای اعتراض در میان کارگران، معلمان و کل مردم است.

مرخصی بهنام ابراهیم زاده و پیام قبل از مرخصی اش

روز ۲۲ تیر مقامات زندان به بهنام ابراهیم زاده از چهره های شناخته شده کارگری در زندان، بعد از مدت‌ها پافشاری خودش و خانواده اش، ۵ روز مرخصی دادند. اما بهنام قبل از اینکه با مرخصی اش موافقت شود و هنوز با او بر سر اینکه چند روز میتواند در مرخصی باشد، چانه میزدند، طی پیامی به مناسبت آزادی موقت جعفر عظیم زاده از رهبران محبوب کارگری که امروز به چهره ای اجتماعی تبدیل شده است، مینویسد: "همانطور که جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی بعد از پیروزی شادی بخش آزادی موقت جعفر از زندان، اعلام کردند، آزادی آنها موقتی است و هنوز پرونده قضایی آنان باز است. در همین فاصله جعفر با پرونده دیگری از سوی بازپرسی ساوه احضار شد، و باز هم چند اتهام امنیتی به او وارد کردند که معنی اش ممنوعیت حق تشکل و اعتراض و تعرض به تشکل های کارگری و از جمله به اتحادیه آزاد کارگران ایران است. همچنین رسول بدایی از اعضای کانون صنفی معلمان که سالها در زندان بوده دوباره به دادگاه احضار شده است. بعلاوه اینکه پرونده های تشکیل شده برای کارگران، معلمان و مردم معترض تحت عناوینی چون اخلال در نظم و امنیت ملی همچنان باز است. از جمله کسانی چون من هنوز در زندانند. و زندانی سیاسی ای چون نرگس محمدی در شرایطی بسیار بدی بسر میبرد و حتی اجازه تماس با فرزندانش را هم ندارد. بنابراین قدم بعدی بدنال این پیروزی، فشار آوردن برای لغو تمامی این پرونده هاست. و این همان خواستی که بیانیه عظیم زاده- عبدی بر آن تاکید دارد."

او در همین نامه خواستار بررسی مجدد پرونده و لغو اتهامات وارده بر خود شده و اعلام میکند که تا آزادی کارگران زندانی و لغو تمامی پرونده های تشکیل شده با انگ های امنیتی برای کارگران، معلمان و مردم معترض، کارزار برای لغو پرونده های تشکیل شده با اتهاماتی

چون اخلال در نظم و امنیت ملی باید ادامه یابد. بدین ترتیب او در کنار جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی که طی بیانیه ای از زندان به مناسبت روز جهانی کار، این کارزار را اعلام داشتند و جنبشی حول آن شکل گرفته است، استوار ایستاده و بر برداشتن قدمهای بعدی پای فشرده و مینویسد: "تشکل، اعتصاب، آزادی بیان، برگزاری مراسم روز جهانی کارگر و آزاد و تامین زندگی کردن، همگی حقوق مسلم ماست. و مبارزه ما برای حق و حقوقمان و داشتن یک زندگی بهتر و شایسته جرم نیست. چرا مقامات دولتی از حقوقهای نجومی برخوردارند و دستمزدها ما چند بار زیر خط فقر است. ما همانطور که کارگران و معلمان اعلام کرده اند، خواستار افزایش دستمزدها در سطح سه میلیون و پانصد هزار تومان که خط فقر اعلام شده دولتی است، هستیم. جعفر عظیم زاده و عبدی و همه ما را بخاطر همین خواستهها زندانی کردند. و ما بر حقانیت خواستههایمان تاکید داریم."

کارزار اعلام شده از سوی جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبدی، و پیام بهنام ابراهیم زاده بیش از هر چیز نشانگر جایگاه اجتماعی و سیاسی امروز این رهبران کارگری سرشناس در پیشاپیش مبارزات و خواست های کل جامعه است. و این یک دستاورد مهم جنبش علیه امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و کل جامعه و کارزاری است که همچنان در جریان است و یک نقطه عطف در جنبش اعتراضی کارگری و معلمان برای حق تشکل و حق اعتصاب و دست یابی به حقوق پایه ای کارگری است.

تجمع جوانان جویای کار در ماهشهر یک اتفاق مهم و قابل تکثیر

روز ۲۲ تیر، جوانان جویای کار در ماهشهر با تجمع در مقابل فرمانداری شهرستان ماهشهر جویای کار شدند. این تجمع اعتراضی نشانه تحرکی در میان نیروی عظیم جوانان



بیکار در جامعه است. نمونه این حرکت اعتراضی در ۲۴ آذرماه سال گذشته در شهرویی بهنام با خواست ما کار میخواستیم، اتفاق افتاد که در سومین روزش حکومت اسلامی ناتوان از تامین کار یا بیمه بیکاری برای جوانان بیکار، به سرکوب متوسل شد و در جریان آن مرتضی فرج نیا جوان بیکاری که برای کار در این تجمع شرکت داشت، به گلوله بسته شد و جان باخت. که بار دیگر یاد او را گرامی میداریم.

نکته قابل توجه اینجاست که اکنون در شرایطی دیگر و در فضای پر از اعتراض در محیط های کاری و در سطح جامعه جوانان بیکار در ماهشهر در مقابل فرمانداری شهر جمع شده اند و جویای کارند و این اتفاق مهم و قابل تکثیر در تمامی شهرهاست. باید همه جا با خواست یا کار یا بیمه بیکاری دست به حرکت و اعتراض زد.

مدتهاست که در گزارشات حکومتی بحث بر سر سونامی بیکاری جوانان است. از جمله در گزارشی تازه از سوی مرکز پژوهش های مجلس تعداد بیکاران کشور ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام شده است. و از سویی گزارشات دولتی حاکی از اینست که در فاصله زمستان ۹۲ تا ۹۴ بر تعداد بیکاران مطلق کشور ۵۱۵ هزار نفر افزوده شده است. علی ربیعی وزیر کار نیز در خرداد ماه ۹۴ اعلام کرد که هم اکنون ۴۰ درصد از بیکاران کشور دانش آموخته دانشگاه هستند.

بگذریم که این آمارها هرگز حقیقت واقعی را بیان نکرده و بنا بر سیاست روز حکومت تعیین میشود و از همین رو در آنها ضد و نقیض گویی های آشکاری را میشود دید. اما وجه دیگر مساله بی تامینی آشکار این جمعیت عظیم میلیونی در جامعه است. نه خبری از بیمه بیکاری و نه از بیمه های پایه ای اجتماعی چون درمان رایگان، صفحه ۹

از صفحه ۲

به حاشیه رانده شود؟ آیا دونالد ترامپ میتواند نقش ریگان و تاجر در اول قرن بیست و یک را بازی کند؟ و مهمتر از همه اینها آیا ما با شبی از فاشیسم مواجه هستیم که حتی شانس ارتقا به قدرت سیاسی و تعرض فاشیستی تمام عیار به مدنیت قرن بیست و یک را خواهد داشت؟ یا برعکس جنبشی که از سیاتل شروع شد و وال استریت را اشغال کرد و ویسکانسن را به صحنه رویارویی شغف انگیز کارگر و سرمایه تبدیل کرد؛ جنبش اشغال میدانها در غرب و شرق که برای دوره ای هر انسان آزادیخواه و برابری طلب را مسحور خود کرد خواهد توانست پدیده دونالد ترامپ را به شهابی گذرا در آسمان سیاست آمریکا و جهان تبدیل کند و اسم این میلیاردر شارلاتان و همزمانش در اروپا و سایر نقاط جهان را به پاورقی تحولات سیاسی آمریکا و جهان هل دهد؟

اینها سئوالاتی هستند که در بخشهای بعدی رویشان تمرکز خواهیم کرد.

پدیده دونالد ترامپ (۲) حلقه تروریسم اسلامی!

چه رشته هایی جنب و جوش میلیاردر عوامفریب نیویورک در صحنه سیاسی آمریکا را به اسلام سیاسی و مشخصا تروریسم اسلامی مربوط میکنند؟

به نتایج این نظرخواهی مشترک وال استریت جورنال و خبرگزاری ان بی سی دقت کنید:

سئوال: از نظر مردم آمریکا اولین اولویت اصلی دولتی که سر کار میاید چه باید باشد؟

۴۰ درصد: امنیت ملی باید

اولین اولویت باشد. ۶۰ درصد:

امنیت ملی باید یکی از دو

اولویتها باشد! بر طبق همین

نظرخواهی ۱ نفر از هر ۴ نفر در

آمریکا در این کابوس بسر

میبرند که شخص خودش یا یکی

از بستگانش حتما قربانی

تروراسلامیها خواهد بود!

اما همینجا در مقدمه باید بگویم که همانقدر که عروج امثال ترامپ میتواند یاس آور و ترسناک باشد، قدرت جنبشی که در دهه گذشته کل این نظم نابرابر را به چالش کشیده است و همچنان ادامه دارد مایه شور و شوق و شغف و امید است.

حتما باید به فکر "بادها و تلافیاتی که ممکن است در دریا در بر داشته باشند" بود؛ اما نباید پانیک کرد؛ نباید به خاطر بادی که ترامپ در آمریکا و همتایانش در اروپا به راه انداخته اند از نفس خود هراسید. باید بدانیم که این بادها در صورتی ویرانگر خواهند بود که نفسهای ما ضعیف باشند. باید نفسهایمان را عمیقتر کنیم؛ نباید از نفسهایمان فقط برای سرد کردن آبگوشتهایمان استفاده کنیم؛ باید نفسهایمان را یکی کنیم که در این صورت میتواند به طوفانی ویرانگر تبدیل شود که زورق دماغوگهای رذلی مثل ترامپ و همتایانش در اروپا را تماما به گل بنشاند.

۲۸ ژوئن ۲۰۱۶، ۸ تیر ۱۳۹۵

شوک تراپی:

ناثومی کلاین در کتاب "دکترین شوک، ظهور سرمایه داری فاجعه" توجه ما را به حقایق تکاندهنده ای در باره کارکرد "شوک تراپی"، کارکرد ترس و وحشت در پیشبرد اهداف سیاسی توسط دولتهای سرمایه داری جلب میکند. در فضای ترس و وحشت ناشی از یک فاجعه - طبیعی، اجتماعی، سیاسی - مردم وحشت زده را به راحتی میتوان به تسلیم کشاند. بر اساس این دکترین هر فاجعه ای را میتوان و باید به زمینه ای برای تحمیل مشقت بارتترین شرایط اقتصادی و سیاسی تبدیل کرد و البته در فقدان چنین فاجعه ای باید آنرا بوجود آورد. هدف "شوک تراپی" وارد کردن آنچنان شوکهای قدرتمندی به جان و روح جامعه است که کل جامعه را برای پذیرفتن هر چیزی آماده کند.

در دهه ۵۰ میلادی در پروژه ای "علمی" به هزینه سازمان سیا در دانشگاه مک گیل کانادا تحت سرپرستی دکتر ایون کامرون (رئیس انجمن روانپزشکان جهان!) "شوک تراپی" را روی بیماران روانی بخت برگشته ای آزمایش کرده بودند. بیماران هفته های متمادی تنها نگه داشته میشدند، شوکهای الکتریکی پی در پی به آنها وارد میشد، داروهای توهم زا به آنها خوراندند میشد تا اینکه شخصیتشان به طور کامل مسخ میشد. در اثر این "شوک تراپی"، بیماران "به دوری کودکی واپس می رفتند، به گونه ای که چندی پس از آغاز درمان، انگشت شصت شان را می میکیدند، پاها و بدن شان را جمع می کردند، به تنهایی غذا نمی خوردند و دیگران باید غذا را با قاشق در دهان شان می گذاشتند، گریه می کردند و مادران شان را می خواستند و سرانجام حالت رویان (جنین) به خود می گرفتند، و با افزایش اندازهی دارو و تکرار شوک های الکتریکی توان حرف زدن و راه رفتن را هم از دست می دادند!" (از گفت وگویی مک لینن با نثومی کلاین)

هدف "شوک تراپی" در یک جمله این بود که در انتهای "مداوای روانی" ذهن موضوع درمان را به لوح سفیدی تبدیل کنند که در آن میتوان هر چیزی را نوشت. در شوک تراپی امنیتی و اقتصادی کل یک جامعه جای بیمار روانی را میگیرد. جامعه باید به وضعی بیافتد که توان حرف زدن و راه رفتن را هم از دست بدهد!

نمونه شیلی:

در بخش پایانی کتاب ناثومی کلاین به نقل قولی از کیسینجر اشاره میشود که در آن او اعتراف میکند که در باره آئنده به مردم جهان دروغ میگفتند که گویا او میخواهد یک دیکتاتوری خوفناک در شیلی مستقر کند. اعتراف میکند که اما هدف واقعی ایجاد ترس از "سوسیال - دمکراسی" (یعنی همان ایجاد ترس از کمونیسم) بود. کیسینجر میگوید: "از اتحاد شوروی لولوی خوبی برای ایجاد فضای ترس و وحشت ایجاد کردیم". ترساندن از "لولوی شوروی" و به تبع آن خشونت بی حد و حصر پینوشه آن شوک نظامی - امنیتی بود که باید به جامعه وارد میشد تا زمینه برای پیاده کردن "شوک تراپی" اقتصادی با هدایت میلتنون فریدمن مشاور اقتصادی پینوشه فراهم شود. جامعه باید توان حرف زدن و راه رفتن را از دست بدهد تا اقتصاد بازار آزادی مکتب شیکاگو به رهبری فریدمن بتواند بیرحمانه ترین حملات را به معیشت طبقه کارگر و کل جامعه با موفقیت پیش ببرد. آنگاه است که نوبت تحمیل اهداف اصلی سیاسی و اقتصادی بلند مدت تر در این جامعه شوک زده و بهت زده و از طریق آن در جغرافیای وسیعتری حتی به وسعت جهان فرا میرسد!

نمونه عراق:

در مقطع حمله آمریکا به عراق جنگ سرد ۱۴ سال بود که رسماً پایان یافته بود. "خطر شوروی" یا به قول

پروپاگانداستهای حرفه ای غرب "خطر کمونیسم" دیگر وجود نداشت. تروریسم اسلامی مخلوق خود غرب جایش را گرفته بود. ۱۱ سپتامبر که به یک معنا "شوک تراپی" تروریسم اسلامی در جوامع غرب بود بهانه تازه تری به نتوکانهای آمریکا داده بود تا عراق را به صحنه آزمایش خونین تری از دکترین "شوک تراپی" تبدیل کنند.

درسال ۲۰۰۳ به بهانه وجود سلاحهای شیمیایی در عراق و امکان دسترسی تروریستهای اسلامی به این سلاحها که هرگز پیدا نشدند، عملیات "شوک و حشت" را با این هدف شروع کردند که ذهن و روح و صفحه روانی جامعه عراق و به تبع آن مردم بهت زده دنیا را به کاغذ سفیدی تبدیل کنند که در آن براحتی و بدون مقاومت اهداف "نظم نوین جهانی" را مستقر کنند. در نتیجه کشتار و ویرانی هول انگیز در عراق توسط میلیتاریسم آمریکا مردم جهان باید میپذیرفتند که در جهان باقی مانده از پایان جنگ سرد فقط یک قدرت، یک ابر قدرت حرف اول و آخر را میزند: ابر قدرت آمریکا.

عراق ویران شد و از میان خرابه های یک جامعه تماما از هم گسیخته - از هم گسیخته از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - تروریسم اسلامی در اشکال جدیدتر و در ابعاد به مراتب هول انگیزتر یا به صحنه گذاشت. عملیات "شوک و وحشت" در عراق نیروهایی را به میدان آورد که در دور بعد ماتریال های تازه تر و بیشتری برای پیشبرد دکترین "شوک تراپی" فراهم کرد. به موازات عراق در هم کوبیده شده، قیام به خون کشیده شده مردم سوریه هم زمینه عروج نیروهای مخوفی مثل داعش را فراهم کرد که با جنایات بیسابقه و حقیقتا شوک آورش علیه بشریت زمینه به مراتب مساعدتری برای سرمایه گذاری روی ترس و وحشت مردم فراهم کرد.

مرگ رجوی و جنجال حکومت اسلامی

کاظم نیکخواه

چند روز است که رسانه های حکومت اسلامی شایعه مرگ مسعود رجوی را جشن گرفته و سعی میکنند آنرا قطعی جلوه دهند. این شایعه از بکاربردن کلمه "مرحوم" برای رجوی در سخنرانی در کنفرانس سالانه مجاهدین در پاریس توسط شاهزاده عربستان سعودی اوج گرفت. حقیقت ماجرا با توجه به این که مجاهد یک سازمان بسته و اسرارآمیز است البته هنوز روشن نیست. زنده بودن یا نبودن مسعود رجوی بخودی خود شاید مساله سیاسی مهمی نباشد. اما تلاش جمهوری اسلامی برای استفاده تبلیغی از این ماجرا بنفع خود قابل توجه بیشتری است. این حکومتی است که بشدت در اذهان مردم منفور است و از همان اوایل به قدرت رسیدنش به بهانه سرکوب مجاهدین به جامعه و انقلاب و زندگی مردم خون پاشیده است. اکنون با در بوق کردن مرگ رجوی در واقع میخواهد پیروزی بر مردم را بر رخ بکشد. اما این تبلیغات به نفع حکومت نخواهد بود. بازکردن زخمی که در دوره کنونی که مردم در حالتی تعرضی نسبت به حکومت قرار دارند و صفوف حکومتی ها در هم ریخته است، تنها به زیان این حکومت عمل خواهد کرد و نفرت مردم را بیشتر دامن میزند. این حکومت از همان اوایل به قدرت رسیدنش تعرضاتش به مردم را به بهانه حمله به مجاهدین انجام داده است. کشتارهای سال ۶۰ به بهانه راهپیمایی مسلحانه مجاهدین صورت گرفت و با این کشتار باند خمینی شکست قطعی انقلاب ۵۷ و به خون کشیدن مردم انقلابی را رقم زد. اعدامها و کشتارهای عظیم و بیرحمانه زندانیان در سال ۶۷ نیز به بهانه عملیات نظامی "فروغ جاویدان" مجاهد صورت گرفت. در هردوی اینها کشتار وسیعی از

هواداران مجاهدین و هرکس که کوچکترین ربطی به این سازمان داشت صورت گرفت. اما تنها هواداران مجاهدین اعدام نشدند، هزاران نفر از زندانیان سیاسی چپ و کمونیست و انسانهای انقلابی و معترض نیز وحشیانه کشتار و اعدام شدند. سازمان مجاهدین برخلاف آنچه خود تبلیغ میکنند جای جالب و مثبتی در جامعه و در اذهان مردم ندارد. نه به دلایلی که حکومتی ها میگویند بلکه به این دلیل که کل جنبش اسلامی منفور و مطرود شده است. بعبارت دیگر دوره اسلام و جنبش اسلامی در ایران تمام شده است. عجالتا حکومت اسلامی همچنان با زور اسلحه سرپاست، اما در میان مردم بشدت منفور و منزوی است. مجاهد هم دقیقا بخشی از همان جنبشی است که جمهوری اسلامی به آن تعلق دارد. هردوی اینها به جناح راست و سنتی جنبش ملی اسلامی تعلق دارند و آشخور و تاریخ و سنت و و پایگاه اجتماعی شان یکی بوده است. جنبش ملی اسلامی و هر حزب و سازمانی که ذره ای تعلق خاطر آشکاری به این جنبش داشته باشد در آینده سیاسی ایران بطور قطع جایی نخواهد داشت. بعد از ۳۷ سال حاکمیت اسلامی حریص ترین و جنایتکارترین سرمایه داران در ایران، یک جریان اسلامی و مذهبی نه آلترناتیوی است که بتواند بر دوش مردم به قدرت برسد و نه آلترناتیوی است که برای دولتهای مرتجع سرمایه داری ارزش مصرفی داشته باشد.

میراث رجوی

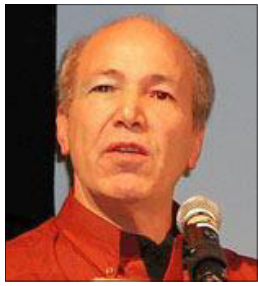
که همه میدانند که استراتژی اصلی مجاهدین مسعود رجوی بوده است. سازمان مجاهدین در دوره اخیر حیاتش در واقع میراث مسعود رجوی است. او این سازمان را شکل داده و مهندسی کرده و به یک جریان مافیائی و با دیسپلین نظامی و تشنه قدرت تبدیل کرده است و تلاش کرده در میان مرتجعترین دولتها برای آن خریداری بیابد. اولین تلاشهای مسعود رجوی و رهبری مجاهدین برای چشیدن طعم قدرت به هر قیمتی، تلاش برای متحد شدن با خمینی بود. مجاهد بطور جدی امید داشت و با وساطت طالقانی و منتظری و چهره های دیگری در طیف اسلامی ها، تلاش کرد که به خمینی نزدیک و شریک شود. اما این تلاش با انصراف جدی خمینی به یاس مبدل شد. کشاکشهای بعدی و وارد شدن به جنگ مسلحانه با حکومت اسلامی، به یک تراژدی خونین و دردناک تبدیل شد و قربانیان بسیاری از جامعه گرفت و زمینه را برای تعرض و بیرحمانه حکومت جنایتکارانه و بیرحمانه حکومت اسلامی به مردم انقلابی فراهم کرد. تهاجمی که آخرین بازمانده ها و سنگرهای انقلاب را در شکست و جای باند خمینی را در قدرت محکم کرد. مجاهد بعد از آن تلاش کرد با ایجاد ائتلاف با امثال بنی صدر رئیس جمهور رانده شده خمینی و جریانات حاشیه ای فدایی و حزب دموکرات کردستان و برخی چهره های ناسیونالیست و راست خود را در سیاست ایران مطرح نماید. اما این ائتلاف بنام "شورای ملی مقاومت" نیز خیلی زود دچار کشاکش و رقابتهای حاد درونی شد و دوام چندانی نیاورد و گرچه همچنان روی کاغذ اسمش باقی است اما این اسم مترادف با فرقه مجاهد و رجوی است و نیرویی خارج از این سازمان که قابل تامل باشد در آن باقی نمانده است. خیزیدن به دامان حکومت

صدام و مجهز شدن به سلاح سنگین و تشکیل ارتشی منظم و هجوم به ایران در سال ۶۷، شکست فاجعه باری را برای این سازمان به همراه داشت و همانگونه که اشاره شد فقط به حکومت اسلامی بهانه داد که با توسل به آن جامعه را در سال ۶۷ به خون بکشد. سرنگونی صدام حسین توسط ائتلافی برهبری آمریکا و خلع سلاح و گروگان گرفتن بقایای مجاهد در عراق "فاجعه مجاهد" را تکمیل کرد و در واقع میخی بر تابوت مجاهد نیز کوید و مهر پایانی بر این دوره از حیات مجاهد زد. سازمان مجاهدین کنونی به رهبری رسمی مریم رجوی میخواد به هر قیمتی همچنان خود را سرپا نگه دارد. این سازمان تلاش دارد با دنبال کردن همان سیاستها و سنتهای شکست خورده و فاجعه بار مسعود رجوی خود را احیا کند و به صحنه سیاسی بازگردد. رهبری کنونی این سازمان همچنان در تلاش است با آویزان شدن به قدرتهای ارتجاعی و به شیوه کنترایی یعنی بعنوان پادوی جناح راست بورژوازی طعم قدرت را بچشد. آخرین کنفرانس آن در پاریس در هفته های اخیر که همه رقم موجودات منفور و مرتجع بین المللی از چهره های شکست

اسلام سیاسی در شرایط امروز

از صفحه ۴

در این مبارزه توده مردم، نود و نه درصد صدهای جهان، با کمونیستها همراه و هم هدف هستند. جهان متمدنی که منصور حکمت مطرح میکرد امروز تعیین و هویت سیاسی اجتماعی مشخصی پیدا کرده است: صف نود و نه درصد صدها در برابر یک درصدیهای حاکم. این شعار را اولین بار جنبش اشغال مطرح کرد و امروز به آیکون و نماد مبارزه و اعتراض به شکاف عمیق طبقاتی میان فقر و ثروت و در بچالش کشیدن ریاضت کشی



خورده نسوکونسرواتیست آمریکائی تا راستهای اروپایی و شاهزاده ای از خانواده سعودی و امثالهم را جمع کرده بود نشان میدهد که سازمان مجاهدین به کجا تعلق دارد. این سازمان در واقع آخرین مراحل تکاملی یک جریان ملی اسلامی را نشان میدهد که تبدیل شدن به نیروی حلقه بگوش راست ترین و مرتجع ترین قدرتها و جریانات جهانی و منطقه ای برای توطئه گری در آینده سیاسی ایران است.

اما نمیشود دوبار با برگ خمینی در ایران بازی کرد و موفق شد. نه فقط شکستهای فاجعه بار این سازمان بلکه نفرت عظیم مردم ایران از خمینی و اسلام و حکومت اسلامی، ارزش مصرف چنین سازمان اسلامی ای را در این جایگاه نیز به صفر نزدیک کرده است. بویژه با توجه به سیاسی بودن جامعه و آگاهی و تجربه بیش از ۳۰ سال جنگ و جدال کارگران و جوانان و زنان معترض با این حکومت، میتوان مطمئن بود که در این خانه جدید نیز چیزی جز ناکامی در انتظار مجاهدین نخواهد بود.

اقتصادی در غرب و در شرق و در مقابله با راسیسم و اسلامیسیم در همه کشورها تبدیل شده است. سلطه سرمایه بر جهان امروز نه تنها تمدن و مدنیت و معیشت و زیست نود و نه درصد مردم جهان بلکه نفس موجودیت و بقای کره ارض را در معرض نابودی قرار داده است. پرچم رهائی از این وضعیت در دست کمونیستهای نظیر حزب ما است. بشریت در آستانه و بر سر دوراهی "سوسیالیسم یا بربریت" قرار گرفته است. جهان متمدن برای بقای خود راهی بجز سوسیالیسم ندارد.

جنبش کارگری و مسئله تامین رهبری جامعه!

سیروان قادری



مسئله مهم است.

شرایط و موقعیت جدید، راهکارها و شکلی از فعالیتهای مختص به خود را میطلبد که در توان و امکان فعالین کنونی هست. در پرتو این موقعیت جدید، روحیه و اعتماد به نفس فعالین و جسارت برای پیشروی های بیشتر صد چندان شده و بدون شک طیف گسترده تری از فعالین کارگری را در قامت رهبران قابل اتکا، خلق خواهد کرد. یک اهم اساسی حفظ و گسترش موقعیت رهبری جدید، عمومی کردن و گسترش مبارزه برای مطالبات و نیازهای اساسی جامعه از قبیل کار یا بیمه بیکاری مکفی، مسکن، امنیت، آزادی، حذف اتهامات امنیتی از پرونده فعالان سیاسی، خواست افزایش حقوق و دستمزد بالای خط فقر در سطح اعتراضات روزانه مراکز مختلف کار و صنایع مهم و پر جمعیت و در عین حال جدال با سنت های غیر اجتماعی و حاشیه

سازماندهی و تشکل یابی طبقه کارگر، در دستور کار فعالین قرار داد: سازماندهی وسیع و ظهور در قامت رهبری جامعه! فاز جدیدی که نگاه ویژه فعالین و رهبران کارگری و بخشهای گسترده ای از جنبشهای اعتراضی جامعه را معطوف به خود کرده است. تحمیل آزادی موقت عبیدی و عظیم زاده، در پس مقاومت قهرمانانه این رهبران و حمایتهای بین المللی و داخلی، موقعیت ویژه و جدیدی به جنبش کارگری و فعالین آن داد که بسیار گرهی و قابل اهمیت است. یک تردید اساسی که در بیش از هشتاد روز گذشته (از مقطع انتشار فراخوان عظیم زاده و عبیدی تا آزادی موقت) در محافل و جمعها و طیفهای مختلف میچرخید این بود که آیا جنبش کارگری میتواند رهبران زندانی اش را آزاد کند و برنده (ولو موقت) این جدال باشد؟ و این آغاز عطف توجه به جنبش کارگری در مقیاسی بود که تا قبل از آن و بدین وسعت موجود نبود. نگاه ها را به سمت این رهبران معلمین و کارگران و اتحاد شورانگیزشان برگرداند و این سوال طرح شد که مگر چه میخواهند که اینچنین بر آن پافشاری میکنند و جهانی از حمایت را پشت خود آورده اند؟ فعالین جنبشهای معترض مختلف، به درست دست به حمایت گسترده و در حد توان و امکان از مطالبات آنها زدند، مطالباتی که در قامت دادخواست واقعی و فراگیر جامعه و فعالین بود و مهر خود را بر ماهیت مبارزه آنها نیز زد. این مسئله موقعیت کارزماتیک و ویژه ای به خود این رهبران و عموماً ظرفیت، توان و امکانات طبقه کارگر داد که تا قبل از این و در این ابعاد دیده نمیشد. تا جایی که دسته دسته کارگران و فعالین سایر جنبشها، با اعتماد، اطمینان کامل و شجاعت، روانه دیدار با عبیدی و عظیم زاده میشوند، مطالباتشان را طرح میکنند و جامعه به صورت علنی، شاهد این

سراسر کشور با خواستهای روشنی از قبیل: افزایش مزد، بازگشت به کار، حصول معوقات و دستمزدهای پرداخت نشده، افزایش مزد و غیره است که عدم توانایی سرمایه داری بحران زده و سرکوبگر حاکم در ایران و بی پاسخی حکومت و نداشتن راه حلی ولو موقت برای آن را عیانتر از هر زمانی کرده و به بن بست کشانده است. تقابلی که منجر به بی اعتباری صد چندان حاکمیت و تشدید روزافزون جدال جناحینش شده است. این همان "سر بزنگاه" و قدرت تشخیص دقیق فعالین و سازماندهندگان جنبش کارگری در امر مبارزه اجتماعی است که امکان پیشرویهای تاکنونی را فراهم کرده است.

پلاتنفرم و مطالبات (بنظرم ترم "فرامین" بسیار دقیقتر است) جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبیدی و گسترش سیطره آن بر بخشهای مختلف جامعه، و شکل گیری اتحاد عمل مهم و با قوام معلمین و کارگران حول آن در بستر تجارب و پیشروی تاکنونی جنبش کارگری امکان بروز پیدا کرد و یک جهش اساسی به سوی تحقق نقشه راه تامین هژمونی و رهبری بود که جنبش کارگری و فعالین در بیش از یک دهه گذشته برای آن خیز برداشته بودند. ساده اندیشی است اگر این دستاورد مهم و حمایتهای وسیع و بی سابقه از آن را "رعد و برق در آسمان بی ابر" و فقط منوط به این دوره و توانایی چند رهبر خوشنام پنداشت، اگرچه مبارزه در هر فاز، با اشخاص و رهبران جسور و آگاهی از جنس عظیم زاده و عبیدی در اشکال معینی تعیین پیدا میکند، اما موقعیت مهم کنونی محصول مستقیم جنگی نظری در درون جنبش و غلبه یک خط رادیکال و سوسیالیستی روشن بر سایر گرایشات غیر اجتماعی موجود در جنبش کارگری و تلاشهای استوار دهها رهبر عملی و توانمند کارگری است.

این مهم، امکان و یا سبک کار جدیدی در کنار فعالیتهای مستمر و دغدغه های همیشگی برای

جنبش کارگری ایران در بیش از یک دهه گذشته، پیشروی های محسوس، دقیق و با برنامه ای داشته است که بنظرم مهمترین دستاوردش بروز علنی تشکلهای فعالین شناخته شده و بسیار با نفوذ و قابل احترام در اشکال مختلف و در سطحی وسیع و اجتماعی است. این مهم، حاصل مبارزه مستمر نظری و عملی یک سنت قوی کمونیستی کارگری با گرایشات غیرکارگری و البته جدالی پر هزینه برای بسیاری از فعالین کارگری است، به عبارت دیگر قدرت تشخیص فعالین و سازماندهندگان جنبش کارگری در امر مبارزه اجتماعی است که امکان پیشرویهای تاکنونی را فراهم کرده است. عناصر آگاه و فعاله ای که تحلیل روشنی از موقعیت خود و امکانات پیچیده سرمایه داری مستبد در ایران دارند و بسیار سنجیده و قدم به قدم، مسیر تشبیت جنبش، مطالباتش و تغییر توازن قوا به سود خود و جامعه را طی میکنند. امروزه بر خلاف ادعاهای پوچ عده ای که فعالین و رهبران موجود را "انسانهایی ماجراجو و دور از بدنه طبقه کارگر" میدانند، جنبش کارگری ایران صاحب فعالین و سازماندهندگان به نام و توانایی است که مسائل، دغدغه ها و مباحثشان، دارای درجه بالایی از اعتماد و تاثیر در محافل و مجامع گسترده کارگری و سایر جنبشهای معترض در ایران است. اگر چه مایه ازای مادی آن هنوز و در "شرایط" کنونی بنابر دلایل مشخص و قابل بحث، بروز گسترده اجتماعی پیدا نکرده است اما نفوذ و اعتبار این فعالین در مقیاسی وسیع بر کسانی که حتی از دور "دستی بر آتش" دارند مبرهن و عیان است. این فاز، تشبیت شده و قابل برگشت نیست. نکته محوری و بسیار پیشبرنده دیگر در این راستا، اعتراضات هر روزه و گسترده کارگران در مراکز مختلف کار در

کارگران در هفته ای ...

از صفحه ۶

علیه بیکاری گرد آمد و با شعار یا کار یا بیمه بیکاری این تجمعات را شکل داد. نکته آخر اینکه یک نکته هشدار دهنده در تجمعات اعتراضی کارگران بیکار در شهرهای مختلف، از جمله در ماهشهر دامن زدن به تفرقه در میان کارگران تحت عنوان بومی و غیر بومی است. از جمله تلاش زیادی میشود که این اعتراضات به خواست استخدام کارگر بومی منحصر شود. در همین راستا سایت خبری ایلنا اگر چه سعی دارد که این وجه موضوع را پر رنگ کند، اما ناگزیر به جنبه مهم حرکت اعتراضی جویندگان کار علیه معضل بیکاری در ماهشهر اشاره میکند. در مقابل این تلاشهای تفرقه افکنانه پاسخ کارگران باید این باشد که ما کارگر بومی و یا غیر بومی همه متعلق به یک طبقه هستیم و یک دشمن واحد داریم و آن سرمایه داری و دولت حامی سرمایه داران است که عامل و علت اصلی بیکاری است.

تحصیل رایگان و تسهیلات لازم برای تامین مسکن هست. نکته مهم اینجاست که در کنار سونامی حقوق های نجومی، مدتهاست که بحث بر سر سونامی بیکاری است. و این جمعیت عظیم بیکار و بی تامین خواسته هایی دارد. این نیرو دارد به جلو می آید. اتفاقی که در این هفته در ماهشهر شاهدش بودیم، نشانه ای از این تحرك است. بویژه امروز مدیای اجتماعی و کانالهای تلگرامی به مکان مهمی برای سازمان یافتن جنبش های اعتراضاتی در جامعه تبدیل شده است و از جمله تجمع جویندگان کار در ماهشهر امروز از همین طریق است که شکل گرفته و به حرکت و اعتراض تبدیل شده است. تجمع اعتراضی جویندگان کار در مقابل فرمانداری یک الگوی مهم برای گسترش مبارزه علیه بیکاری است. در تمامی شهرها میتوان

پدیده دونالد ترامپ (۲)

از صفحه ۷

حلقه ترویسیم اسلامی در کیس ترامپ:

ترس از جنگ، ترس از دشمن خارجی، ترس از مهاجر، ترس از ترور و در یک کلام ترس از یک چیزی - واقعی یا غیر واقعی - یک بنیاد شناخته شده در سیاست به تسلیم کشاندن و سریزیر نگه داشتن و کنترل جامعه توسط طبقات حاکم بوده است. امروز ترویسیم اسلامی با توجه به ابعاد ویرانگرتر و خوفناکتر و دراماتیکتر ترش محور همه ترسها است. به این معنا از نقطه نظر طبقات حاکم در غرب - همچنین خیلی از نقاط دیگر دنیا - ترویسیم اسلامی که خود البته در بوجود آوردنش نقش اساسی و محوری داشته اند یک مانده آسمانی است.

در متسن هراس از ترویسیم اسلامی است که فضا برای تحرك نیروهای عوامفرب و ناسیونالیستی - راسیستی، چهره هایی مثل ترامپ، ماری لوپن،

نایجل فراژ و شخصیت‌های مشابه در سایر نقاط جهان فراهم میشود. در چنین فضایی است که کسی مثل ترامپ وقتی خطاب به جمعیت بزرگی اعلام میکند: "دونالد جی ترامپ میخواهد مرزها به روی همه مسلمین ببندد" با غرشی از تایید حاضرین مواجه میشود! ظاهرا بخشهایی از مردم به این باور رسیده اند که برای افسار زدن به هیولای اسلامی لازم است هیولاهای دیگری به میدان بیایند. در حقیقت ترامپ میخواهد روی شانه های بخش هراس زده مردم آمریکا به مقام فرماندهی بزرگترین ماشین ملیتاریستی جهان نایل شود!

دونالد ترامپ رهبران هر دو حزب مطرح در ساختار حکومتی آمریکا را متهم میکند در مقابله با ترویسیم اسلامی بیعرضگی نشان داده اند. "نزاکت سیاسی" (political correctness) آنها در مقابل ترویسیم اسلامی را و اینکه آنها حتی حاضر نیستند از واژه ترویسیم اسلامی استفاده کنند مسخره میکند. و به این ترتیب قلب و روح مردمی هراسان را هدف میگیرد که شبانه روز

شاهد به نعل و به میخ زدن رهبران احزاب رسمی در قبال ترویسیم اسلامی هستند. او در مقابل سران "بیعرضه" مملکت در قامت "مرد قدرتمند" ظاهر میشود که گویا یک شبه حساب جانبان اسلامی را کف دستشان خواهد گذاشت!

این رتوریک عوامفربانه ترامپ تا همین حالا بخشهایی از مردم ناراضی از وضع موجود، ناراضی از نهادهای سیاسی حاکم و ناراضی از سیاستمداران دست اندار را فریب داده است. اما علیرغم حضور مشعشع ترامپ در انتخابات درون حزبی حزب محافظه کار به عنوان کاندید احتمالی ریاست جمهوری، نکات زیر قابل توجه هستند:

اولا، حتی اگر فرض کنیم ترامپ به کاخ سفید راه پیدا کند، تکلیف مقابله این "مرد قدرتمند" با ترویسیم اسلامی از پیش روشن است: کسی که جنبش اسلامی را با مردم کشورهای اسلام زده در یک ردیف قرار دهد؛ کسی که ترویسیم و ترور شده ها، سلاخان اسلامی را با مردمی که هر روز توسط سلاخی میشوند؛ آدمکشان و قربانیانش را در یک

ردیف قرار میدهد حتی صلاحیت صحبت درباره مقابله با ترویسیم اسلامی را ندارد.

ثانیا، تردید نباید کرد که ترامپ یا هر کس دیگری در موقعیت رئیس قدرت اجرایی سرمایه داری آمریکا نه میخواهد و نه میتواند حتی یک قدم جدی در مقابل ترویسیم اسلامی بردارد. دول غرب به ترویسیم اسلامی نیاز دارند. باید لولوی خونین اسلامی را جلوی چشم خلق الله نگه داشت تا در داخل تحرك رادیکال ۹۹ درصدیها را سرکوب کرد و در خارج به عملیات نظامی و اظهار وجود میلیتاریستی و ترویسیم دولتی مشروعی داد.

تنها نقشی که امثال ترامپ در "مقابله" با ترویسیم اسلامی میتوانند داشته باشند این است که به بهانه ترویسیم اسلامی میلیتاریسم و ترویسیم دولتی خود را روغن کاری بکنند و چرخه تقابل دو ترویسیم یعنی ترویسیم اسلامی و ترویسیم دولتی غرب را تداوم بیشتری بدهند.

شوک در مقابل شوک که سالهاست ترویسیم اسلامی از یکطرف و میلیتاریسم تروستی آمریکا و متحدینش از طرف دیگر

بر مردم جهان وارد میکنند بزودی پایان نخواهد یافت. بحرانی پی در پی سرمایه داری زمینه اصلی این واقعیت خونین است. زمیننه ای که مثل مقطع میان دو جنگ جهانی به سر بلند کردن نیروها و شخصیت‌های راست و راسیست با تمایلات آشکار فاشیستی میدان داده است.

اما سوال این است که چقدر این نیروها میتوانند به نیروی مسلط در دنیای امروز تبدیل شوند؟

ترس آفرینی و سرمایه گذاری روی آن اگرچه یک فاکتور مهم در پیدا شدن سر و کله نیروهای راست راسیست و بعضا آشکارا فاشیست است اما این فقط یک وجه روندهای سیاسی پیچیده در آمریکا و جهان است. روندها و نیروهای متنوع دیگری بر له یا علیه گرایش امثال ترامپ عمل میکنند که در ادامه این سلسله مطالب به آنها خواهیم پرداخت.

۱۳ جولای ۲۰۱۶، ۲۴ تیر

۱۳۹۵

تعفن و تجری بنام "حجاب و عفاف"

از صفحه ۵

تقابل و مبارزه گسترده میان فرهنگ انسانی توده مردم و ارزشهای پوسیده اسلامی حاکم وجود نمیداشت، نیازی به اعلام هفته حجاب و عفاف نمی بود! در ایران جمهوری اسلامی همه هفته ها هفته بچالش کشیدن زن ستیزی حکومتی ها است!

دارند. مقابله با هر نوع تبعیض جنسیتی، مخالفت با حجاب و آپارتاید جنسی و مقابله با فرهنگ پوسیده ای که زن را ناموس و مایملک مرد و در ردیف محجوران و صغیران میدانند در محور ارزشها و اخلاقیات جامعه قرار دارد. اگر این

نرگس محمدی باید فوراً آزاد شود

زندانی باید فوراً رفع شود. اتهام اقدام علیه امنیت ملی باید از پرونده نرگس محمدی و کلیه زندانیان سیاسی حذف شود. حزب کمونیست کارگری کلیه مردم آزاده را به گسترش مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی فرامیخواند.

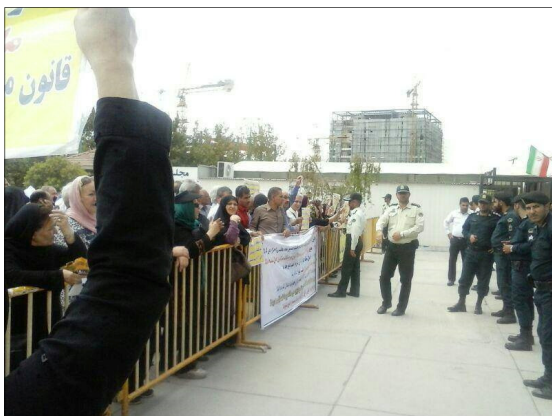
حزب کمونیست کارگری ایران
۱۷ تیرماه ۱۳۹۵، ۷ ژوئیه ۲۰۱۶

بیمارش را هم ندارد. نحوه محاکمه نرگس محمدی، اتهاماتی که به او زده شده و محرومیت‌های زندان برای او، گوشه ای از کارنامه ضدانسانی جمهوری اسلامی و سیستم قضایی این حکومت است که تحمل کوچکترین فعالیت سیاسی و مدنی را ندارد.

نرگس محمدی و کلیه زندانیان سیاسی باید فوراً و بی قید و شرط آزاد شوند. محرومیت‌های زنان

سیستم قضایی جمهوری اسلامی نرگس محمدی زندانی سیاسی محبوس در بند زنان اوین را حتی از دیدار با فرزندانش محروم کرده است. او را به دلیل فعالیت علیه اعدام و دفاع از حقوق بشر با اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور به شش سال زندان محکوم کردند. در دوران بازجویی به بیماری اعصاب و روان و فلج عضلانی مبتلا شد و از اردیبهشت ۹۱ که به زندان رفت بیماری اش تشدید شد که منجر به آزادی موقت او شد. قضات جمهوری اسلامی اینبار همکاری با داعش را نیز به پرونده او اضافه کردند و در اردیبهشت ۹۳ مجدداً بازداشتش کردند.

طبق دستور جنایتکارانه دادستان تهران تماس زنان زندانی با بیرون بطور کلی قطع است و نرگس محمدی حتی امکان تماس با فرزند



تجمع معلمان بازنشسته مقابل مجلس





از ما میپرسند: چرا با اعدام مخالفید؟ جایگاه مبارزه علیه اعدام در جمهوری اسلامی چیست؟

حمید نقوایی پاسخ میدهد:

ما با اعدام به هر دلیلی و در هر جا مخالف هستیم. از نظر ما اعدام یک کیفر و مجازات نیست بلکه یک جنایت است. نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر انسانی و حقوقی و قضائی اعدام قابل توجیه و قابل دفاع نیست و باید مانند بسیاری دیگر از بروزات توحش در جوامع طبقاتی به موزه سپرده شود. اگر هدف از مجازات را اصلاح فرد مجرم و مصون داشتن جامعه بدانیم و نه انتقام و قصاص و مقابله به مثل، آنوقت روشن میشود که در سیستم قضائی جوامع متمدن اعدام هیچ جایی نباید داشته باشد. اعدام راه حل و پاسخ هیچ چیز نیست، بلکه خود یک بلیه اجتماعی است که باید از پیکر جامعه زدوده شود. در تجربه هم میبینیم که آمار میزان جنایت در کشورهای نظیر ایالات متحده که اعدام در بعضی از ایالات آن وجود دارد نه تنها

کاهش نیافته بلکه بیشتر از جوامع اروپائی است که اعدام در آنها لغو شده است. گذشته از این جنبه های سیاسی و قضائی، از لحاظ انسانی نیز اعدام خجری به پیکر جوامع انسانی است. نفس برسمیت شناخته شدن اعدام به عنوان یک عمل مجاز قانونی و دولتی، جان انسانها، انسانیت و حرمت انسانی را در هر جامعه ای کم ارزش و بیمقدار میکند و به این معنی در یک سطح وسیع اجتماعی راه را برای قتلهای غیر دولتی نیز باز میکند. وقتی قوه قضائیه و هیات ژوری و دادستان و وکیل مدافع مدتها دور هم می نشینند و بر سر گرفتن جان یک انسان بحث و مشورت و تبادل نظر میکنند و بالاخره در کمال خونسردی به این نتیجه می رسند که انسانی را باید کشت در واقع به همراه حکم اعدام، حکم بی

ارزش بودن حیات و حرمت زندگی را هم صادر میکنند. اگر دولت میتواند بکشد، هر فرد دیگری هم میتواند. اینکه قاضی یا هیات ژوری از نظر قانونی حق دارند حکم اعدام صادر کنند و اعضای جامعه حق ندارند فرق ماهوی در مساله ایجاد نکنند. این صرفاً یک تفاوت حقوقی و قراردادی است. با برسمیت شناسی اعدام، نفس قتل مجاز شمرده شده و قبح و توحشی که در این آدمکشی دولتی هست پوشانده شده است. در چنین جامعه ای قتل و نابودی انسانها به شیوه های دیگر هم سهل تر صورت میگیرد. به همه این دلایل است که ما اعدام را در هر شرایطی یک جنایت میدانیم و من فکر میکنم اکثر مردم ایران نیز در این مورد با حزب ما هم نظر هستند. اما در مورد جمهوری اسلامی مساله بسیار فجیع تر و وحشیانه تر از دیگر جوامع است. جمهوری اسلامی حکومتی است

که با اعدام خود را سر پا نگهداشته است. در سیستم قضائی جمهوری اسلامی رسماً و قانوناً بیگناهان اعدام میشوند. این اعدامها حتی بر مبنای معیارهای جوامعی که در آنها حکم اعدام مجاز است نیز یک جنایت تمام عیار محسوب میشود. اگر یک صدم این توحشی که تحت عنوان قوانین قصاص و مفسد فی الارض و دادگاه و محاکمات شرعی و قضاوت جانیانی مانند قاضی مرتضوی در جامعه جریان دارد هر جای دیگر اتفاق میافتاد با شدیدترین اعتراضات حتی از جانب موافقین حکم اعدام روبرو میشد. جمهوری اسلامی مصداق کامل و بارز این حقیقت است که اعدام قتل عمد دولتی است. آنچه «خوبان» همه دارند این حکومت به تنهایی دارد! وقتی سنگسار و اعدامی در ایران صورت میگیرد از نظر انسانی، از نظر حقوقی و قضائی، و از نظر سیاسی یک جنایت مدّش اتفاق

افتاده است. و سراسر تاریخ این حکومت مشحون از چنین جنایاتی است. حکم اعدام باید لغو شود و نباید در هیچ شرایطی مجاز شمرده شود. امروز اعدام در بسیاری از کشورهای اروپائی لغو شده است و در ایران نیز میتواند و باید لغو شود. اما روشن است که در ایران مبارزه برای لغو اعدام مبارزه ای مستقیماً سیاسی و بلاواسطه علیه رژیم جانی حاکم است. همانطور که اشاره کردم این حکومت با اعدام و سنگسار و قصاص خود را سر پا نگاهداشته است و لذا مبارزه علیه اعدام یک تعرض سیاسی موثر به موجودیت کل این حکومت خواهد بود. از اینرو برای جنبش سرنگونی و برای توده مردمی که برای بزیر کشیدن این حکومت لحظه شماری میکنند مبارزه علیه اعدام یک عرصه مهم و تعیین کننده است. حزب ما مدتهاست پرچم این مبارزه را برافراشته است.

معلمان بازنشسته در مقابل مجلس تجمع کردند!

معلم بیدار است از اختلاس بیزار است!

بنا به گزارشی که به حزب رسیده است، امروز ۲۲ تیرماه حدود ۳۰۰ نفر از معلمان بازنشسته از تهران، کرج، استان کهگیلویه و بویر احمد و تعدادی از معلمان پیش دبستانی ساری به همراه معلمان شاغل از ساعت ده صبح تا یک ونیم بعدازظهر دست به تجمع زدند، شعار دادند، پتراها و پلاکاردهای خود را به اهتزاز درآوردند، مجلسیان را هو کردند و از حمایت گرم مردم برخوردار شدند. معلمان اعلام کردند که باز هم میاییم.

معلمان بازنشسته شعار میدادند: منزلت معیشت حق مسلم ماست، بیمه رایگان حق مسلم ماست، حقوق ما ریالی به خرج ما دلاریه، خط فقر سه میلیون حقوق ما به میلیون، سی سال تدریس منزلت نداریم، سی سال تدریس معیشت نداریم، معلم بیدار است از تبعیض بیزار است، معلم بیدار است از اختلاس بیزار است، نظام هماهنگ اجرا باید گردد. وقتی یکی از گاردهای جلوی مجلس میخواست گوشی یکی از معلمان را که در حال عکس گرفتن بود بگیرد، تعدادی از معلمان یک صدا علیه او شعار دادند و مانع این کار شدند. وقتی یگان ویژه را با ون آوردند معلمان شعار دادند «یگان ویژه آمده برای معلم آمده!». «معلمان این بار مصمم تر از گذشته و خشمگین تر شعارها را با دست زدن تکرار

میکردند و این تاثیر زیادی در محیط داشت و توجه بسیاری از مردم را به خود جلب میکرد. در همان محدوده جلوی مجلس معلمان راهپیمایی کوتاهی کردند و شعار میدادند و دست میزدند. وقتی معلمان می خواستند از میله های جلوی مجلس خود را به داخل مجلس برسانند یگان ویژه و گارد مجلس معلمان جلوی صف را هول دادند که پای یکی از معلمان لای میله آهنی گیر کرد. ولی معلمان کوتاه نیامدند و با شعار مطهری، پزشکیان ملاقات ملاقات خواهان ملاقات حضوری شدند. وقتی آخوندی از جلوی معلمان عبور کرد و وارد مجلس شد معلمان او را هو کردند. در آخرین لحظات نماینده رژیم از ارومیه از ساختمان مجلس بیرون آمد و آنطرف میله ها شروع کرد به صحبت کردن و به ترکی گفت که اونیه که اون دفعه به من توهین کرد را گرفتم انداختمش زندان و معلمان یک صدا او را هم هو کردند.

هیچ مسئولی در جمع معلمان حاضر نشد و معلمان با شعار باز دوباره میاییم، میریم و برمیگردیم از مقابل مجلس گذشتند و در حالیکه شعار میدادند به طرف مترو بهارستان حرکت کردند. این مسافت را نیز با دادن شعارهایی چون معلم بیدار است از تبعیض بیزار است، معلم بیدار است از اختلاس بیزار است و

شعارهای دیگر راه پیمایی کردند. سپس در مقابل مترو بهارستان حدود ده دقیقه شعارهای خود را تکرار کردند که توجه مردم به آنها جلب شد. تعدادی از مردم شعارهای معلمان را تکرار میکردند و عکس و فیلم می گرفتند. معلمان بازنشسته حتی وقتی داخل مترو میشدند روی پله برقی شعار میدادند و دست میزدند و داخل مترو هم به شعار دادن ادامه دادند و اینبار مسافران مترو شعارهای آنها را تکرار میکردند و یا دستانشان را به علامت پیروزی برای معلمان بالا میبردند.

حرکت امروز معلمان بازنشسته نشانه عزم جزم معلمان و روحیه مصمم آنها برای تداوم مبارزه است. حزب کمونیست کارگری کلیه معلمان اعم از بازنشسته و شاغل، پیمانی و رسمی و خانواده های آنها را فرامیخواند که وسیعاً از خواست های بازنشستگان حمایت کنند و در حرکت های اعتراضی آنها شرکت کنند. حزب مردم حق طلب را به حمایت از معلمان و بازنشستگان فرامیخواند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۲ تیرماه ۱۳۹۵، ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۶

بازبینی جنگ عراق از زبان عاملین آن

حمید تقوایی

چهارشنبه گذشته گزارش ۶ هزار صفحه‌ای هیات تحقیق درباره نقش انگلیس در جنگ عراق، که از سال ۲۰۰۹ آغاز به کار کرده بود، منتشر شد. در این گزارش از دولت بلر به دلیل نقشش در این جنگ به شدت انتقاد شده است. معاون سابق تونی بلر این جنگ را غیر قانونی می‌داند و جرمی کوربین رئیس حزب کارگر خواهان محاکمه او به جرم جنایت جنگی است. عده‌ای از نمایندگان پارلمان انگلیس نیز به دنبال اعلام جرم علیه تونی بلر بر سر جنگ عراق هستند. محاکمه بوش و تونی بلر به جرم جنایت جنگی خواست بجا و قابل حمایتی است اما مهمتر از آن نقد و افشای سیاست ناظر بر این

جنگ و محاکمه دولتها و مقاماتی است که تا امروز به این سیاستها ادامه داده اند.

یک استدلال منتقدین تونی بلر و همچنین منتقدین جرج بوش، اینست که صدام حسین دارای سلاح کشتار جمعی نبوده است و اکنون بحث بر سر اینکه آیا در آن زمان سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس از این امر مطلع بوده اند و یا نبوده اند بالا گرفته است. تراژدی مضحکی است. وجود یا عدم وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق علت و انگیزه هجوم نظامی به آن کشور نبود و این را بوش و بلر و همه دولتهای فخیمه غرب هم آن زمان و هم امروز بخوبی میدانند. هجوم به عراق مانند هجوم به افغانستان، هدف سیاسی برقراری و تثبیت

هژمونی دولت آمریکا و متحدین غربی اش در دنیای بهم ریخته پسا جنگ سرد را دنبال میکرد و سلاح کشتار جمعی صرفا بهانه و روکش تبلیغاتی این جنگ بود. تلاش کردند میلیتاریسم و قلدری هژمونی طلبانه شان را در لفافه خلع سلاح صدام به مردم بفروشد و نتوانستند. در همان مقطع حمله به عراق جنبش وسیعی در اعتراض به جنگ در پیش از ششصد شهر در سراسر جهان شکل گرفت. امروز که نتایج و پیامدهای فاجعه بار این هجوم نظامی برای مردم منطقه خاورمیانه و همه مردم دنیا آشکار شده است احزاب و دولتهای غربی نیز زبان به انتقاد از "جنگ غیر قانونی" و بی اطلاعی و یا دروغگوئی دولتهای وقت در مورد وجود سلاحهای

کشتار جمعی در عراق گشوده اند. اما این نوع نقد حمله به عراق، مانند دفاع آن‌زمانشان از این جنگ، از توجیه و لاپوشانی سیاست وحشیانه ای که ناظر بر این جنگ بود فراتر نمی‌رود. نه تنها بوش و بلر، بلکه کل هیات حاکمه آمریکا و بریتانیا و متحدین غربی شان باید به خاطر سیاستهای تجاوزگرانه و قلدرمنشی نظامیشان و به جرم کشتار صدها هزار انسان بیگناه در اثر این سیاستها به محاکمه کشیده بشوند. جرم اینان دروغگوئی و یا بی اطلاعی نیست، بلکه کاربرد سلاحهای کشتار جمعی علیه هزاران زن و مرد و کودک و پیر و جوان عراقی است که بمباران هوایی شهر و خانه و کاشانه شان را مانند یک مراسم آتش بازی و یک شو سرگرم

کننده، از تلویزیونهاشان نمایش میدادند.

تونی بلر در واکنش به گزارش هیات تحقیق میگوید "هنوز هم فکر می‌کنم که این کار بهتری بود که صدام حسین برکنار شود و به نظر من سقوط صدام دلیل تروریسمی که امروز در خاورمیانه می‌بینیم نیست." در این مورد باید حق را به تونی بلر داد. دلیل تروریسمی که امروز در خاورمیانه می‌بینیم سقوط صدام نیست بلکه تروریسم نوع بوش و بلر است. تروریسمی که با هجوم به عراق زمینه رشد تروریسم اسلامی را در خاورمیانه و در سراسر دنیا فراهم کرد.

۱۳ ژوئیه ۱۶

لیست کمک مالی به تلویزیون کانال جدید از گوتنبرگ سوئد و با قدردانی از این دوستان

نگار سرو علیشاهی و رحمت ابراهیمی	۴۰۰ کرون
نگار قنبری و احسان مفتاحی	۲۰۰ کرون
سمیه مهاجر و مرتضی اکبری	۱۰۰ کرون
حمید آرمیون	۲۰۰ کرون
مرتضی جهان گیری	۵۰۰ کرون
محمد تقی فراهانی	۵۰۰ کرون
علی موسوی زاده	۱۰۰ کرون
بابک ایدیبور و مهسا فعالزاده	۲۰۰ کرون
مهسا ممتحنی و فرشاد ابوالحسنی	۲۰۰ کرون

سایت حزب:	www.wpiran.org
سایت روزنه:	www.rowzane.com
سایت کانال جدید:	www.newchannel.tv
نشریه انترناسیونال:	www.anternasional.co

انترناسیونال
نشریه حزب کمونیست کارگری
سردبیر: بهروز مهرآبادی
ای میل: anternasional@yahoo.com
انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری شناخته شده، برای ۵ روز به مرخصی آمد



آزاد شدن مظفر صالح نیا و هاشم رستمی از فعالین کارگری در سنندج خبر مسرت بخش این هفته است. هم اکنون شماری از فعالین کارگری و معلمان معترض چون محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده، جعفر عظیم زاده، اسماعیل عبدلی، محمود بهشتی، رسول بداقی، محمود صالحی، علیرضا هاشمی، محمد رضا نیک نژاد، مهدی بهلولی، عثمان اسماعیلی با اتهاماتی امنیتی احکام زندان دارند. محمد جراحی از اعضای کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های کارگری در زندان است. رسول بداقی از اعضای کانون صنفی معلمان بعد از چندین سال حبس و آزاد شدن از زندان، برای دوم مرداد به دادگاه احضار شده است. جعفر عظیم زاده نیز سه روز بعد از آزادی موقتش از زندان توسط بازپرسی ساوه احضار شد و دو هفته وقت دارد که به اتهامات وارده پاسخ گوید. و بهنام ابراهیم زاده برای ۵ روز به مرخصی آمده است. خطر بازگرداندن تمامی این کارگران و این معلمان به زندان وجود دارد. پرونده های امنیتی

امروز ۲۲ تیر بهنام ابراهیم زاده از فعالین سرشناس کارگری، برای مدت ۵ روز از زندان مرخص شد. خوشحالیم که بهنام بعد از چند ماه تلاش خانواده اش، به مرخصی آمده و میتواند کنار همسر و فرزندش و خانواده و دوستان باشد. بهنام ابراهیم زاده از سال ۸۹ در زندان است. او علیرغم اینکه ۵ سال حکم زندانش را سپری کرد، در پرونده جدیدی هفت سال و ده ماه حکم جدید گرفته است. بهنام از فعالین کارگری و دفاع از حقوق کارگر است و بخاطر مبارزاتش با انگ های امنیتی ای چون اخلاف در نظم و امنیت ملی، تشویش اذهان عمومی، تبلیغ علیه نظام و غیره بهترین سالهای زندگی اش را در زندان گذرانده است. بهنام طی نامه ای خواستار اعاده بررسی پرونده و رفع تمامی اتهامات وارده به وی شده است. پرونده های تشکیل شده برای بهنام ابراهیم زاده باید لغو شود. بهنام باید بدون قید و شرط آزاد شود. مرخصی بهنام ابراهیم زاده به دنبال آزادی موقت جعفر عظیم زاده و